

روزنامه صبح افغانستان
چاپ همزمان: کابل - هرات

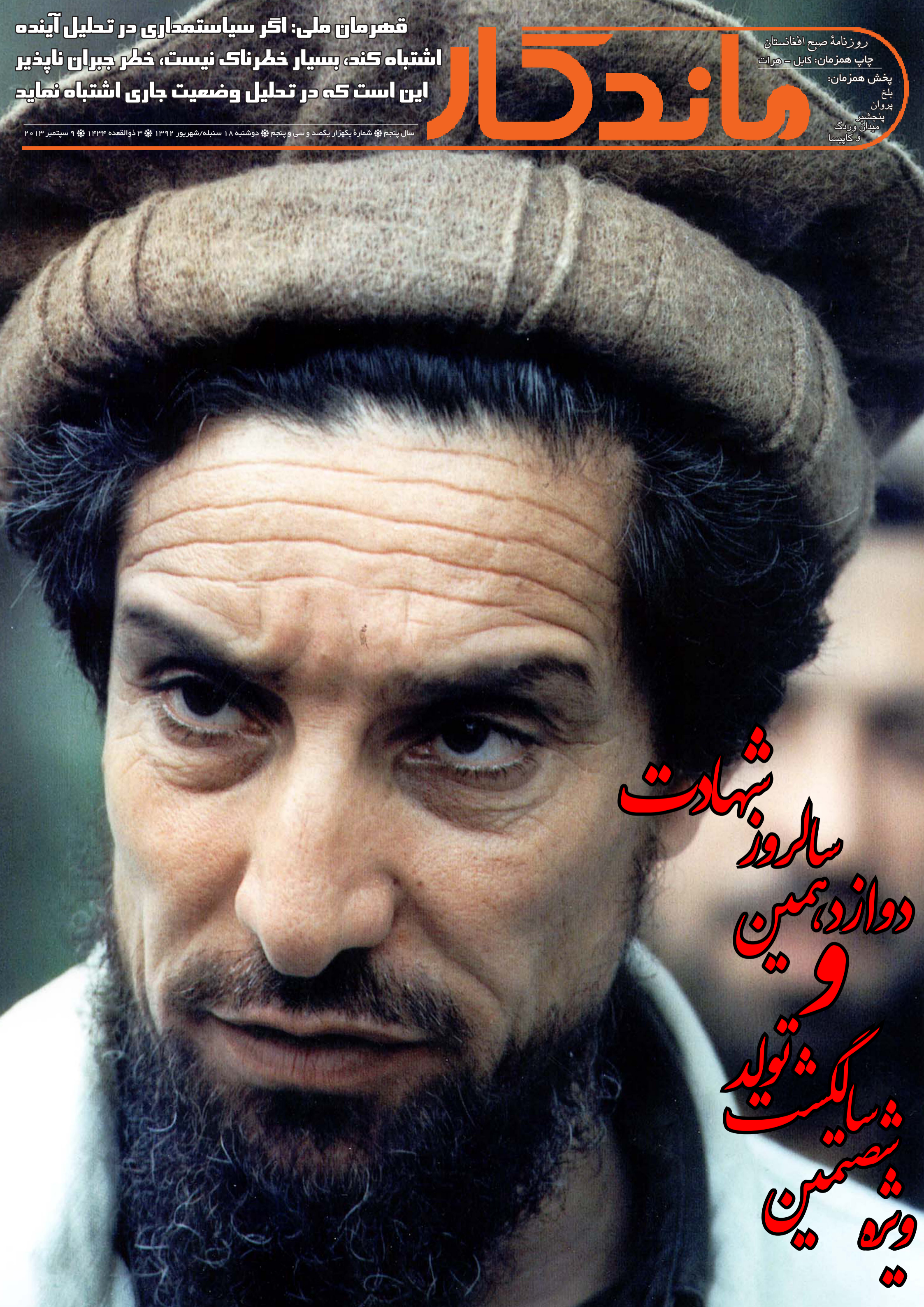
پخش همزمان:
بلخ
پروان
پنجشیر
میدان وردگ
وکاپیسا

ماندگار

قهرمان ملی: اگر سیاستمداری در تحلیل آینده
اشتباه کند، بسیار خطرناک نیست، خطر جبران ناپذیر
این است که در تحلیل وضعیت جاری اشتباه نماید

سال پنجم، شماره یک هزار یکصد و سی و پنجم، دوشنبه ۱۸ سنبله/شهریور ۱۳۹۲، ۳ ذوالقعدة ۱۴۳۴، ۹ سپتمبر ۲۰۱۳

سه روز شهادت
دوازده مسمين
و
پسايگشت
پنجمين
و



سخن ماندگار

شهید را گرامی و بهای خوش را پاس بداریم

بوی شهید همه جا را پُر کرده است و این روزها افغانستان حال و هوای دیگری دارد. هفته شهید، جشنواره آزادی است و خاک و هوای این سرزمین، از نام و یادواره شهید همواره سرشار بوده است. این هفته با نام سردار شهدای آزادی افغانستان، قهرمان ملی کشور، احمدشاه مسعود گره خورده؛ ولی چه کسی است که در این هفته، میلیون ها شهید راه آزادی و حریت را به خاطر نیاورد.

افغانستان، سرزمین شهادت است و به همین دلیل شهادت در این دیار به آیین سرفرازان و جان نثاران آزادی تبدیل شده است. عشق به آزادی و انسان، عشق به سرزمین آبایی و زیستن در سایه سار استقلال، افغانستان را به الگوی مقاومت و جهاد برای همه آزادی خواهان و استقلال طلبان تبدیل کرده است. بسیاری ها در جهان معاصر با الهام از رشادت و پایداری مردم افغانستان، به آزادی و استقلال رسیده اند. بسیاری ها در جهان معاصر، هنوز با الهام از مردان بزرگ جهاد و مقاومت افغانستان، برای رسیدن به آزادی می رزمند. بسیاری ها که هنوز پرچم آزادی را در جهان برنبراشته اند، روزی باز با الهام از مجاهدان افغانستان، این پرچم را بر بام کشورهای شان برخواهند افراشت.

هر سرزمینی ویژه گی های خود را دارد که ساکنانش برای همگرایی ملی از آن استفاده می کنند. باید چیزی که حس مشترک را در شهروندان یک کشور برانگیزد، وجود داشته باشد که آن کشور را به کشوری واحد تبدیل کند؛ کشوری که شهروندان آن خود را در غم و شادی شریک حس کنند و در کنار هم باشند. شاید امروز شاهد برخی واگرایی ها در سطح جامعه باشیم که به عمد از سوی برخی گروه های تبارگرا ترویج می شوند؛ اما به خاطر بیابوریم که روزی این کشور شاهد چنین انقباط ها نبود. مردم افغانستان اگر بر سر بسیاری از مسایل با یکدیگر اختلاف داشته باشند، ولی اگر پای آرمان ها و ارزش های مشترک به میان بیاید، چون یک مشت واحد در کنار هم قرار می گیرند. آیا در زمان جهاد و مقاومت این همه بحث پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک و چه و چه های دیگر شنیده می شد که امروز شنیده می شود؟ آیا در آن روزگار مردم افغانستان به چیزی جز کرامت انسانی و آزادی فکر می کردند؟ آیا در آن روزگار کسی می گفت که فلان منطقه از آن فلان قوم و تبار است و نباید در آزادسازی آن سهم داشته باشیم؟

مگر فراموش کرده ایم که در هر وجه این خاک، خون تاجیک، پشتون، هزاره، ترکمن، ازبیک و ده ها قوم و تبار دیگر با یکدیگر عجین شده است؟ آیا در آن روزگار گفته می شد که فلان رهبر و فرمانده از فلان قوم و تبار است؟

در آن روزگار سخت و دشوار، مردم افغانستان همه یکی بودند و در کنار هم قرار داشتند. پس چه شد که امروز از آن وحدت ملی که بدون شعار در میان مردم وجود داشت، کمتر اثری می بینیم؟ یک نکته را نباید از یاد برد که مردم افغانستان هنوز هم به آن ارزش ها وفادار اند و خود را اعضای یک خانواده می دانند، ولی دست های مغرضی وجود دارند که در تلاش فروپاشی این همگرایی و وحدت ارزشی در میان مردم افغانستان استند؛ کسانی که منافع سیاسی خود را در افتراق و تشدید اختلاف های قومی و زبانی جست و جو می کنند؛ همان هایی که در بیشتر از یک دهه زمام قدرت سیاسی را در انحصار خود گرفته اند. این گروه با حمایت جریان های خاصی در بیرون از مرزهای جنوبی کشور، تلاش های مضاعفی را به راه انداخته که تخم نفاق و اختلاف را در میان مردم افغانستان بکارد و از آن به سود اهداف سیاسی خود استفاده کند.

همان گونه که گفته شد، هر سرزمینی ویژه گی های خاص خود را دارد که احساس با هم بودن و یکی بودن به شهروندان آن می دهد. شاید برای مردم یک سرزمین آن چه که باعث چنین حس مشترک می شود، مسایل خونی و نژادی باشد. شاید برای مردم سرزمینی دیگر، چیزهای دیگری به عنوان عناصر وحدت بخش مطرح باشند؛ ولی برای مردم افغانستان آن چه که سبب ایجاد حس مشترک همگرایی ملی می شود، ارزش هایی چون دین و آزادی است. بدون شک در این میان، آن هایی که جان های خود را در راه چنین ارزش هایی قربانی کرده اند، برای مردم افغانستان مایه مباهات و فخر اند. به همین دلیل، شهدا به هیچ قوم و زبان خاصی تعلق ندارند. آن ها ارزش ها و افتخارات ملی مردم افغانستان اند. چرا ارگ نشینان از چنین ارزش هایی برای انسجام و وحدت ملی در کشور استفاده نمی کنند؟!

برای ارگ نشینان مهم ترین موضوع این است که تنش و واگرایی را در میان مردم ببرند و نگذارند که آن ها در مسایل کلان کشور خود شریک شوند. این حلقه با استفاده از چنین ابزارهای قرون وسطایی و ضد بشری، افغانستان را عملاً به بخش ها و مناطق مختلف تقسیم کرده اند. امروز که یک بار دیگر بحث شهید در جامعه مطرح است، باید به این ارزش ها برگشت و آن ها را بها داد.

افغانستان در پرتو ارزش هایی چون شهید و آزادی، به ثبات و صلح دست پیدا می کند. زیرا شهید و آزادی، هویت ملی مردم افغانستان شده است. از جانب دیگر، سکوت و بی تفاوتی دولت مردان در برابر این گونه ارزش ها، واقعاً سوال برانگیز است. در سراسر جهان می بینیم که دولت ها از چنین مناسبت هایی به هدف ارتقای روحیه ملی در میان اقشار مختلف جامعه و به ویژه جوانان سود می برند؛ ولی دولت مردان افغانستان عملاً در تضعیف و کم رنگ ساختن این ارزش ها تلاش دارند. چرا هفته شهید این قدر با بی مهری حکومت برگزار می شود؟

در سراسر جهان برای چنین روزهایی مراسم ویژه در نظر گرفته می شود و از آن به گونه شکره مند گرامی داشت صورت می گیرد؛ اما دولت افغانستان حتا حاضر نیست که پرونده های شهدای افغانستان را پی گیری کند. هنوز درباره بسیاری از ترورهای که در سال های اخیر انجام شد و مردان بزرگی را از صحنه سیاست و مدیریت کشور حذف کرد، پرسش های زیادی بی پاسخ مانده و حکومت کوششی برای روشن ساختن این پرونده ها نکرده است. پرونده قهرمان ملی کشور که به نام همگرایی و وحدت ملی تبدیل شده، هنوز باز است و در این سال ها شاهد کمتر تلاشی از سوی نهادهای مسوول برای پی گیری این پرونده بوده ایم. در همین حال فراموش نکنیم که در این سال ها شخصیت ها و فرماندهان بزرگی را از دست داده ایم، از استاد ربانی فقید گرفته تا شهید کاظمی، جنرال داوود داوود، مولانا سید خیل و ده ها شخصیت و فرمانده بزرگ دیگر که در جنگ با تروریسم و تأمین صلح، شکار توطیه های دشمنان کشور شدند. این پرونده ها نه تنها پی گیری نشده اند، بل حکومت سکوتی سنگین و پرسش برانگیز را در برابر آن ها پیشه کرده است. تا چه زمانی هم چنان این پرونده ها بدون پی گیری باقی خواهند ماند؟

این پرسش را ساکنان داران فعلی سیاست کشور باید پاسخ بگویند. ولی نکته مهم این است که نخبه گان کشور باید با تمام تلاش نگذارند چنین پرونده هایی به فراموشی سپرده شوند و از جانب دیگر، عده بی به خاطر منافع سیاسی خود، نسبت به شهدای عزیز و گران قدر آزادی کشور، چنین بی مسولیتی برخورد کنند و تلاش ورزند که آرمان شهدا را در حد مسایل قومی و زبانی فرو کاهند.

مسعود از تولد تا قهرمانی

محمد اکرام اندیشمند/
بخش نخست



جمع آوری مجاهدان و مبارزان از زادگاه خود، وادی پنجشیر، برای کسب استقلال از استعمار بریتانیا در سلطنت شاه امان الله شخصی فعال و پُرتحرک محسوب می شد. مادر احمدشاه مسعود دختر میرزا محمد هاشم خان، از یک خانواده صاحب اعتبار و با نفوذ محلی «رخه» مرکز پیشین ولسوالی پنجشیر بود. دوست محمد پدر احمدشاه مسعود در اثر فوت همسرانش، سه بار ازدواج کرد و صاحب یازده فرزند شد که شش تن آن ها پسر و پنج تن دختر بودند. احمدشاه مسعود با شش فرزند دیگر از خانم دوم و در میان آن ها سومین فرزند خانواده است. پیش از او، یک خواهر و برادرش یحیی و بعد از او دو برادر دیگرش احمدضیا و احمدولی تولد شده اند. دین محمد برادر بزرگ احمدشاه مسعود از همسر اول پدرش که افسر ارتش بود، در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) از شهر پشاور در پاکستان ناپدید شد.

سال های کودکی

دگروال دوست محمد مانند بسیاری از افسران ارتش و کارمندان دولت، بعد از هر چند سال محل کار و وظیفه اش تغییر می یافت و از یک ولایت به ولایتی دیگر موظف می گردید. از این رو موصوف در سال های کارش به حیث افسر ارتش یا صاحب منصب اردو در ولایات: ننگرهار، بدخشان، بغلان، غزنی، هرات و کابل وظیفی را به عهده داشته است. او علاوه به کار در ارتش که مربوط وزارت دفاع می شد، گاهی در وزارت داخله نیز وظایف رسمی را به سر رسانیده است. آن چنان که او در هرات چند سالی در بخش وزارت داخله، سمت فرماندهی یا قوماندانی ژاندارم و پولیس هرات را به دوش داشته است. بنابراین احمدشاه مسعود همراه با پدر و خانواده به ولایات مختلف رفت و دوران کودکی و نوجوانی را در مکاتب و مدارس بیرون از زادگاهش سپری کرد.

مسعود سال های آغاز کودکی را در زادگاهش دره پنجشیر گذراند. در پنج سالگی شامل صنف اول مکتب بازارک گردید. قبل از آن که صنف اول را به پایان برساند، با خانواده به کابل رفت و در مکتب شاه دوشمشیره شامل شد. اما اندکی بعد پدرش در سمت قوماندان ژاندارم و پولیس هرات به ولایت هرات رفت و احمدشاه مسعود صنف دوم، سوم و چهارم را در مکتب موفق شهر هرات، به درس و تعلیم ادامه داد. در پایان صنف چهارم با پدرش که از هرات به کابل تبدیل گردید، دوباره به شهر کابل بازگشت.

دوران تعلیم و تحصیل

احمدشاه مسعود بعد از بازگشت با خانواده از هرات به کابل، شامل لیسه استقلال گردید. او صنف پنجم را از لیسه استقلال آغاز کرد و دوره لیسه را در همین مکتب به پایان رسانید. لیسه استقلال یکی از مکاتب عالی پایتخت بود که مضامین آن به زبان فرانسوی و غالباً توسط معلمین فرانسوی تدریس می شد. بیشتر در این لیسه، افراد متمول و منسوب به طبقات بالای جامعه و فرزندان افسران نظامی دولت راه می یافتند. مسعود تا صنف نهم لیسه، از شاگردان ممتاز صنف خود بود. او سپس تا صنف یازدهم در مضمون ریاضی با مشکلاتی روبه رو شد و درجه او در میان هم صنفی هایش تا ردیف ۱۲ تنزلی یافت. اما با پشتکار و تلاش پی گیر، بر این مشکل فایق آمد و در مضمون ریاضی چنان مهارت و لیاقت کسب کرد که خود برای تدریس به شاگردان دوره ابتدایی، کورس ریاضی تشکیل داد و... ادامه صفحه ۱۱



«بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا بیربیده اند
وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق»

سخن از احمدشاه مسعود، سخن از تبلور یک اراده و تصمیم برای سربلند بودن و سرفراز زیستن یک ملت است. سخن از احمدشاه مسعود، سخن از اهتزاز درفش آزادی و آزاده گی بر ستیغستان هندوکش و پامیر و بر بلندای سلیمان و بابا است. سخن از احمدشاه مسعود، سخن از پایداری و مقاومت در برابر تجاوز و بیداد است. و سخن از فقدان مسعود، سخن از درد جان گداز و استخوان سوز و ناله های برخاسته از سینه های شرحه شرحه از فراق است.

قصه حیات مسعود، قصه آرزوها و امیدها در رسیدن به قله آزادی و عدالت است. قصه حیات مسعود، قصه اسطوره سازان شرافت انسان، داستان راست قامتان تاریخ، بیان رزم و پیکار وارسته گان زمان، شرح دردها، اندوهها و رنج های بی کرانِ مظلومیت و حقانیت یک ملت است. قصه حیات مسعود، قصه جنگ با تجاوز و اهریمن است؛ قصه دلآوری و پایداری، سرگذشت ایمان و حماسه، فریاد خشم و غریو تاریخ در برابر بیداد و جهل، داستان تسلیم نشدن ها و کرنش نکردن ها، بیان آوازه های درگلو خفه شده نسل دیروز و پار و نسل گذشته های دور سرزمین ما.

قصه حیات مسعود، قصه جوان مردی و شجاعت است؛ قصه پرواز خسته گی ناپذیر بر



اعلامیه بنیاد شهید احمد شاه مسعود به پیشواز از دوازدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی و شصتمین سال تولدش؛

هموطنان گرامی اسلام علیکم و رحمته الله و برکاته!

چنان که میدانید دوازدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی افغانستان و هفته شهید در پیش است و مردم افغانستان این روز و هفته را به پاس ارج گذاری به میلیون ها شهید این سرزمین و قردانی از قهرمان ملی کشور و فرزند فرزانه این مرز و بوم گرامی میدارند.

اما سوگمندان در چند سال گذشته دیده شده است که کسانی با استفاده از حضور گرم مردم در تجلیل از شهادت قهرمان ملی، وارد میدان می شوند و با استفاده از داشتن تصاویر قهرمان ملی در موترهای شان، حرکت هایی را سامان میدهند که بدون شک شایسته علاقمندان قهرمان ملی و پیروان راستین او نیست.

از این رو بنیاد شهید احمد شاه مسعود از همه پیروان قهرمان ملی کشور می خواهد تا نگذارند که کسانی از آدرس و نام دوستداران قهرمان ملی، در روز شهادت او دست به حرکت های ناشایست و مردم ستیزانه بزنند. همچنان بنیاد شهید مسعود از ادارت امنیتی و پولیس کشور می خواهد تا جلو حرکت های مخرب افراد استفاده جو و وارداتی را بگیرند تا نظم جامعه و آرامش مردم در این روز مهم برهم نخورده و نارضایتی بار نیابرد و مردم ما بدون هیچ مصیبتی بتوانند از این روز و این هفته به عنوان یک فرهنگ ملی، عاشقانه و آگاهانه پاسداری و قردانی نمایند.

با احترام احمادولی مسعود رییس بنیاد شهید مسعود

می دانند. البته نمی خواهم همه را یک قلم متهم کنم؛ اما این را هم نمی توانم از نظر دور داشته باشم که برخی از این افراد، در حالی که سعی دارند خود را به نحوی با آن شهید بزرگ پیوند بزنند، شعارهای قومی سر می دهند؛ شعارهایی که صد در صد در مخالفت با افکار و کارنامه های آمر صاحب قرار دارد.

چند نمونه از این شعارها:

- تجزیه، بهترین راه حل مشکلات موجود ماست.

- ما افغان نیستیم.

- نام این سرزمین باید تغییر بخورد.

- فلان و فلان قوم، باعث مشکلات موجود استند و

فلان قوم هم مالک اصلی این سرزمین.

اگر این شعارها از آدرس خود این افراد و بدون این که به نحوی از انجا به آمر صاحب نسبت داده شود، بیان گردد، شاید توجیه پذیر باشد؛ حداقل از این منظر که در جوامع مردم سالار یا جوامعی که به سوی مردم سالاری گام برمی دارند، هر کسی حق ابراز باورهای خود را دارد و تا جایی که ابراز این باورها، به توهین و تحقیر دیگران نیانجامد، قابل تحمل است.

اما به گونه واضح، جفای بزرگی ست اگر خواسته باشیم باورهای مان را فقط به این دلیل که خریداران بیشتری پیدا کنند، به یک آدرس بزرگ نسبت بدهیم؛ آن هم زمانی که این باورها از بنیاد و اساس، مخالف گفتار، پندار و کردار آن آدرس باشد.

از برخی از دوستان می شنوم که می گویند اگر آمر صاحب زنده بود، در وضعیت کنونی افکار متفاوتی می داشت و مثلاً با فلان یا بهمان قوم از در دشمنی برمی آمد و چنین و چنان.

اما با اندکی دقت درمی یابیم که اینها باورهای شخصی این افراد استند؛ چون اینان فکر می کنند که اگر آمر صاحب زنده بود، چنین می شد. در حالی که اولاً «اگر آمر صاحب زنده می بود» دیگر مفهومی ندارد؛ چون ایشان زنده نیستند و ثانیاً، هیچ کسی نمی داند که اگر آمر صاحب زنده بود، چه اتفاق می افتاد.

من به عنوان یکی از هزاران انسان این سرزمین که زمانی این موقعیت را داشته ام که در سایه آن بزرگ راه بروم، قطعاً نمی توانم باور کنم که آمر صاحب در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی، حاضر به پذیرش تعصب قومی می شد. آن بزرگ، یک مسلمان صادق و باورمند بود و این که می گفت «ما تعصب قومی را برابر با شرک می دانیم»، از سر تصادف نبود؛ بلکه ناشی از باورهای دینی راسخ و اهداف صادقانه به این سرزمین و این ملت بود که تا پایان عمر با آن زنده گی کرد.

می خواهم به همین دوستان عرض کنم که خود را مصداق این ضرب المثل قرار ندهند: «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان».

بسیاری از آنهایی که خود را از دوستان و نزدیکان آمر صاحب می شمارند، در سال های گذشته برای به دست آوردن امتیازات دنیایی، جفاهای بزرگی در حق آن بزرگ مرتکب شدند که می توانست به نام و شهرت آمر صاحب صدمه برساند؛ اما شاهد هستیم که این نام و این شهرت، پیوسته صیقل می خورد و مرزها را درمی نوردد.

باور من حقیر این است که مانند همه شخصیت های بزرگ تاریخ، بسیار زمان می برد تا چهره حقیقی آمر صاحب، درک و اعتراف شود؛ اما وای به حال آنهایی که از این خرمن پُربار سوء استفاده کردند یا می کنند و بالاخره در برابر تاریخ و بالاتر از آن در پیشگاه عدالت الهی، پاسخگو خواهند بود.

تعصب را

به شرک می دانست



فهمیم دشتی

«ما تعصب قومی را برابر با شرک می دانیم».

این سخن را حداقل دو بار در دو مناسبت مختلف از زبان آمر صاحب شهید شنیده ام. آمر صاحب از معدود سیاست مردان این کشور بود که به آنچه می گفت، عمیقاً باور داشت و آنچه را باور نداشت، هرگز و تنها به دلیل سیاست بازی، به زبان نمی آورد.

حالا که دوازده سال از شهادت ایشان می گذرد، هنوز هستند کسانی که به تعصب قومی متهمش می کنند و یا هم عده بی که به عنوان پیروان و هواداران آن بزرگ، شعارهای قومی سر می دهند و تازه این که می خواهند ریشه این گونه شعارها را، به افکار آمر صاحب پیوند بزنند.

چرا چنین شده و چرا شماری از دوستان و دشمنان آمر صاحب، تلاش دارند از آن بزرگ مرد، یک چهره قومی ترسیم کنند؟

بدبختانه ما در افغانستان مشکلات قومی داریم و از این حقیقت نمی شود چشم پوشید. در حالی که در رده های پایینی جامعه مان، این مشکلات به میزان بسیار ضعیفی به چشم می خورد؛ آنجا که پای اهداف و سلیقه های سیاسی به میان می آید، تنش های قومی را واضح تر و شدیدتر می توان دید.

یکی از دلایل عمده ای که سبب شده تلاش شود از آمر صاحب یک چهره قومی آرایه گردد، ریشه در همین سیاست بازی ها دارد؛ سیاست بازی هایی که برگ برنده آن استفاده از احساسات قومی افراد وابسته به

اقوام مختلف، به حساب می آید.

به این ترتیب، وقتی آنهایی که هنوز از دریچه دشمنی به آمر صاحب نگاه می کنند، تلاش دارند که کارنامه های آن بزرگ برای دفاع از استقلال، وحدت ملی و تمامیت ارضی این سرزمین را کوچک جلوه دهند، نادیده بگیرند یا حتی تا سرحد انکار آن پیش بروند، نزدیک ترین راه، همین را می بینند که ایشان را به یک قوم خاص نسبت بدهند تا از این رهگذر، به ادعاهای خویش قوت ببخشند.

گاهی با تعدادی از این افراد در مناسبت های خصوصی سر خورده ام و در بحث های کوتاه و درازی که داشته ایم، اعتراف کرده اند که شخصیت آمر صاحب فرا قومی بوده؛ اما حتا همین افراد زمانی که در بحث های عام به این مسایل می پردازند، تنها به این دلیل که بتوانند حمایت افراد و گروه های خاص قومی را به سوی خود جلب کنند، از باورهای اصلی شان در باب شخصیت آمر صاحب چشم می پوشند و به اصطلاح به نرخ روز سخن می گویند تا نکند حمایت گروه قومی بی را که وابسته به آن استند، از دست داده و از اهدافی که برای رسیدن به قدرت و ثروت و مقام منزلت دارند، بازمانند.

هرچند این نوع برخورد از دید اصول گرایانه درست نیست؛ اما با در نظر داشت بازار فریبنده سیاست و با در نظر داشت این که بالاخره آنان خود را از جمله رقبای حرکتی می دانند که آمر صاحب شهید پایه گذاری کرده بود، قابل توجیه به نظر می آید.

تعداد دیگری هم استند که کاملاً در دشمنی آشکار با

حالا که دوازده سال از

شهادت ایشان می گذرد،

هنوز هستند کسانی که به تعصب قومی

متهمش می کنند و یا هم عده بی که

به عنوان پیروان و هواداران آن بزرگ،

شعارهای قومی سر می دهند و تازه

این که می خواهند ریشه این گونه شعارها

را، به افکار آمر صاحب پیوند بزنند



آمر صاحب شهید، کارنامه ها و اهداف ایشان قرار دارند. به نظر نمی رسد که این گروه با هیچ منطق و دلیلی، حاضر به پذیرش حقیقت باشند و به گفته ابوالمعانی بیدل، «چو نیست اهل قناعت، نمی شود قانع».

اما در این نوشته روی صحبت این حقیر با کسانی ست که خود را از پیروان و هواداران آمر صاحب شهید

دکتر شمس الحق اریانفر



احسان سلام:

در شمار شخصیت‌هایی که به تنهایی با ابر قدرتی یا ابرقدرت‌هایی مقابل بوده‌اند، مسعود یگانه شخصیتی است که راهکارهای نظامی، سیاسی و اجتماعی و... خود را به تنهایی مشخص ساخته و اجرایی نموده است. در نهضت‌های آزادی‌بخش امریکای لاتین، جنوب شرق آسیا و سایر نقاط احزاب، سازمان‌ها و کشورهای ممد و یاور، قهرمانان و مبارزان بوده‌اند؛ امادر افغانستان وضعیت گونه دیگر بود. مسعود در داخل افغانستان می‌جنگید؛ اما رهبری در پاکستان حضور داشت و در راستای همکاری و یاری با مسعود تحت فشار قرار داشت. این فشار هم از جانب پاکستان بود که با مسعود میانه خوب نداشت و نمی‌خواست او رشد نماید؛ هم از جانب احزاب دیگر و قوماندانانی که مسعود را رقیب خویش می‌دیدند و هم از جانب شمار کسانی که در پشاور مستقر بودند و زیر تلقین و فشار استخبارات پاکستان و یا عقده‌های شخصی، حرف و عمل‌شان برخلاف مسعود بود. این گروه نه تنها به گونه احزاب مخالف از هیچ‌گونه تبلیغ بر علیه مسعود مذاقیقه نداشتند که به تمام نیرو تلاش می‌کردند از رسیدن امکانات به مسعود و بزرگ‌شدن او جلوگیری کنند. این گروه همان‌هایی بودند که نمی‌دانیم در شرایط حاضر در کدام گوشه دنیا خزیده‌اند، شاید هنوز هم بر مسعود انتقاد دارند که چرا در میدان مبارزه و در راه خدا و میهن خود را شهید نمود و گوشه آرامش را اختیار نکرد. از این رو، مسعود آن‌گونه که لازم است در همه ابعاد از یاری یاران و همبستگان محروم بود. اما با وجود این مسعود در داخل کشور و جبهات جهاد موفق‌ترین فرمانده و مبتکرترین سازمانده بود. احمدشاه مسعود نه تنها در جبهه نظامی که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کارنامه‌های بزرگی را به یادگار گذاشت. عظمت مسعود در ابتکار و سازماندهی ویژه امور سیاسی و اجتماعی و نظامی بود که او را در برابر ابرقدرت‌ها پیروز کرد و سرفرازی بخشید. نوآوری‌های مسعود در طرح برنامه‌ها و عملیات‌های نظامی، به حدی درخشنده است که حتی مخالفانش نیز به آن مهر تایید می‌گذارند. به یاد داشته باشیم که مسعود از لحاظ تقوا و عمل و صداقت و ایثار و مبارزه و جهاد، جز مخالفان عقیدتی‌اش، مخالف و منتقدی نداشت. آن‌هایی که با او مخالفت داشتند، در اوج دشمنی ناگزیر بوده‌اند از شکوه و شهامت، اخلاق و ایثار مسعود، با احترام یاد کنند. از آغاز جهاد تا شهادت احمدشاه مسعود، ایثار، اخلاص، اخلاق و رشادت و شهامت و توانایی‌های نظامی و سیاسی مسعود بر همگان هویدا بود. حتی دشمن‌اش که روس‌ها بودند می‌گفتند: مسعود با ما می‌جنگید، اما دوستش داشتیم و مسعود خوشبخت می‌گفتیم. از این رو، آن که با مسعود تا امروز مخالفت کرده و یا می‌کند، فقط و فقط از حسادت، تعصب و یا از کفر آن افراد سرچشمه گرفته است و بس.

یکی از کسانی که با طالبان نزدیک بود، حکایت می‌کرد: در روزهای شهادت احمدشاه مسعود من در کابل بودم و در یکی از قرارگاه‌های طالبان با هموطنان یکجا زنده‌گی می‌کردم. در آن روزها هر لحظه و هر جا سخن از مسعود بود. حتی همان طالبانی که با او جنگ داشتند، سخنی نداشتند که در ضدیت با او در جهت حقانیت خود ابراز نمایند. یکی از روزها که بیش از سی نفر مهمان و بزرگان طالب در یک اتاق بودیم، بازهم سخن از مسعود شد و یکی از طالبان که قدرتمند هم بود باتأثر گفت: مرد واقعی و مسلمان واقعی او بود، ما همه نوکر پاکستان هستیم.

چگونه مسعود به این عظمت رسید و چسان با همه تبلیغات و دشمنی‌های شوروی و استخبارات منطقه و حتی یاران نا آگاه و احزاب مخالف، مسعود توانست در همه عرصه‌ها پیروزی‌های چشمگیری را به‌دست آورد. دانشیان و خیرگان سیاسی و نظامی و اجتماعی موفقیت او را در این زمینه‌ها در کنار سایر عوامل موهون خرد و نبوغ ذاتی او می‌دانند، هرچند که سخن و تکیه کلام او در همه اوقات و به‌خصوص در ایام پیروزی‌ها تکرار این جمله «لطف پروردگار» بود. در زمان فتح بالا حصار و زنبورک تا چهار آسیاب که کابل را زیر فشار راکت داشت، در زیر خانه‌های امنیت که محل قوماندان بود، عتیق یکی از دستیاران مارشال صاحب فهم با خنده و شوخی گفت: هر وقت می‌خواستیم، این قسمت‌ها گرفته می‌شد. آمر صاحب احمدشاه مسعود درحالی که جدی بود گفت: لطف پروردگار است، لطف پروردگار. برخی از نمودهای خرد والا و نبوغ احمد شاه مسعود را در زمینه‌های یاد شده به استناد حوادث و رویدادها و تحولات زنده‌گی او به شناسایی می‌گیریم:

نبوغ نظامی

احمدشاه مسعود

نبوغ کثیرالابعاد



شک و تردیدی وجود ندارد که احمدشاه مسعود یک نابغه نظامی بود. او بدون این که نظریه‌پردازان و تیوریسن‌های نظامی داشته باشد، جنگ در برابر دو ابر قدرت و استخبارات جهانی و منظوری را به تنهایی، برنامه‌ریزی کرد و همه پلان‌های مارشال‌ها و ارکان حربهای نظامی جهان را بی‌اثر و نقش بر آب ساخت. نموده‌های مشخص را یاد می‌کنیم تا برهان مدعی ما باشد:

۱- حمله بزرگ سرخ در پنجشیر: ارتش سرخ بعد از شکست‌های شرم‌آور در پنجشیر، حمله هفتم و بزرگ خود را در پنجشیر آغاز کرد. در این حمله ۳۰ هزار سرباز، یک هزار وسایط جنگی، ۳۰۰ چرخ بال و ۶۰ هواپیمای میک وسو برای بمبارد داخل عملیات بود. هدف شوروی ختم قطعی پایگاه پنجشیر و زنده‌گی در پنجشیر بود. از همین رو، سه روز متوالی ۶۰ جت جنگی خانه‌ها و محل مسکونی را بمبارد نمود تا جایی که یک خانه هم سالم باقی نماند. این پلان به عنوان عالی‌ترین و نهایی‌ترین طرح نظامی برای محو مسعود و جبهه او، در کرملین با مشوره بزرگترین جنرالان روسی طراحی شده بود. اما مسعود در برابر این برنامه طراحان فاتح جنگ دوم جهانی، چه کرد؟

احمدشاه مسعود آن‌گونه که در صحبت با خبرنگار ایتالوی و در سایر مصاحبه‌هایش گفته است و در کتاب «مرد استوار» نیز چاپ شده است، می‌گوید: من ۲۴ روز قبل، از تمام جزئیات حمله روس‌ها آگاهی یافتم. در مقابل چنین وانمود کردم که گام به گام با روس‌ها در دره پنجشیر جنگ می‌نمایم. به این اساس کندان موضع‌ها و خندق‌ها را آغاز کردم. احوال برای روس‌ها می‌رسید و آنها نهایت شاد بودند که نیروهای ما را با قوت عظیمی که پیش بینی کرده بودند، نیست و نابود خواهند کرد. این وضعیت را تا زمانی ادامه دادم که ۲۴ ساعت به آغاز عملیات روس‌ها باقی ماند. در آن زمان رفت و آمد به دره پنجشیر را قطع کردم و افرادی را که می‌دانستم به روس‌ها پیام می‌دهند همه را زندانی کردم. در نتیجه روس‌ها دیگر ندانستند که در این ۲۴ ساعت در پنجشیر چه گذشت. در همین فرصت هدایت دادم تمام مردم پنجشیر از دره خارج شوند. گروه‌های مجاهدین را نیز از دره بیرون کردم و فقط گروه‌های کوچک را برای واری و دریافت معلومات در بیرون از حلقه محاصره وظیفه دار ساختم.

به وقت معین حمله آغاز شد. نخست ۳۰۰ چرخبال به تمام قله‌ها افراد را پیاده نموده، تمام نقاط استراتژییک را اشغال کردند تا کسی مجال خروج از دره را نداشته باشد. بعد ۶۰ بمب افکن، بمبارد دره را بدون هیچ ملاحظه آغاز کرد. قسمی که هر زنده جانی اگر در دره باشد، تلف گردد. خبرنگار ایتالوی می‌نویسد: در روز سوم حمله ما در اندراب نزد مسعود بودیم که افراشد مخایره کردند، روس‌ها از قله‌ها به دره پایان می‌شوند. همین که مسعود این خبر را شنید، بی‌اختیار دستش را به دستش زد، از جا برخاست و بی‌اختیار به صدای بلند

استاد خلیلی، سید منصور نادری. وضعیت به گونه بی پیش آمد که شرایط در تخار نیز بحرانی شد و دستگاه رهبری دولت به تاجیکستان رفت. همین‌گونه برخی از یاران و قومندانان مسعود نیز به بهانه‌های از دره خارج شدند. تنها مسعود ماند. در شب دومی که تالقان نیز سقوط کرده بود، احمدشاه مسعود به رهبری دولت که در بیرون از کشور قرار داشت، این پیام را داد: ملک با من تماس گرفته است. او آماده است در برابر طالبان مقاومت نماید. من باید ورود طالبان را از طریق سالنگ به طرف شمال قطع نمایم. از این بعد ارتباط ما و شما مدتی قطع خواهد شد؛ زیرا من با گروهی مجاهدان روانه سالنگ هستم. مسعود این راه را قطع کرد و طالب از شمال با ضربه سخت رانده شد.

بار دوم مسعود زمانی تنها ماند که طالبان تمام قوای خود را گرد آوردند و حرکت نمودند تا از طریق اندراب و کوتل خاواک به پنجشیر داخل شوند و با فتح پنجشیر روانه کابل گردند. مسعود این جا نیز تنها بود. خود با گروهی از مجاهدان به کوتل خاواک رفت تا قوای چندین هزار نفری طالب را سد و مانع شود. خودش مستقیماً داخل عملیات بود. کسانی که همراه مسعود بودند می‌گویند: در آنجا و در آن حمله ما لطف پروردگار را به چشم سر دیدیم. ورنه نیروی ما به آن پیمانانه نبود که طالب شکست کند. طالبان شکستند و تار و مار شدند. این نبردها مسعود را برای همیشه قهرمان استثنایی و نا تکرار جنگ‌های چریکی و سردار همیشگی و بی‌همتای تاریخ افغانستان کرد و یک‌بار دیگر بر شهامت و ایثار و نبوغ نظامی مسعود صحنه گذاشت.

۴- در سال ۱۳۶۹ پاکستان طرح عملیات بزرگ نظامی و ختم دولت اسلامی را به افغانستان ارایه کرد. تروریست‌های ۴۰ کشور با همراهی ۶۰ تانگ و نیروی مختلط افغانی و پاکستانی به شمول فرقه چرات، در بر اندازی دولت اسلامی دست به کار شد؛ در آغاز این حمله میرویس غیانی کارمند سفارت افغانستان در تاجیکستان در محل فرماندهی حضور داشت. او بعد از سه روز جنگ به تاجیکستان آمد. او گفت: جنگ بسیار شدید است، بالای هر پوسته، ۱۰ تا ۱۲ تانگ انداخت می‌نماید. مجاهدان مجال نفس کشیدن ندارند و پیوسته از پوسته‌ها زخمی انتقال می‌یابد، اما خط برجاست و کسی موضع خود را رها نمی‌کند. بعد افزود با دیدن شمار زیاد زخمی‌ها آمر صاحب می‌گفت: اگر تبلیغات روزنامه‌ها و رادیوها نباشد که هیاهو به راه می‌اندازند فلان جبهه سقوط کرد، خوب است یک مرتبه نیروی طالب و پاکستانی را رها کنیم. مرگ این قوا همین میدان‌های شمالی است. سه روز دیگر گذشت، فشار جنگ بیشتر شد و شمار زخمی‌ها بالا رفت و مسعود همان طرحی را که داشت، عملی کرد. به نیروهایش فرمان عقب نشینی داد و طالبان فاتحانه به پروان کاپیسا مسلط شدند و در عقب دروازه‌های پنجشیر و سالنگ، آرایش قوا دادند. دو روز بعد مسعود قوماندانان را در پنجشیر گرد آورد. برخی از قومندانان از شدت تأثر می‌گریستند و می‌گفتند: آمر صاحب ما شکست نخورده بودیم، چرا فرمان عقب نشینی دادی؟ آمر صاحب گفت: تلفات زیاد بود، نیروی دشمن تجمع داشت و مواضع ما مشخص بود. اکنون دشمن را پراکنده ساخته‌ایم. انشالله با یک حمله نابود خواهند شد. فرمان صادر شد. مجاهدان در متن طالب داخل شدند و فردا وقت نماز صبح از عقب دشمن و از نقاط مختلف عملیات را شروع کردند. تا ساعت ۱۱ روز ۵۰۰۰ هزار طالب جنگی کشته شد. در تاریخ نظامی کسی سراغ ندارد، سرداری را که موضع خود را در یک مانور به دشمن دهد و باز چنین باز پس گیرد. آن طرح و برنامه نظامیان پاکستان و طالبان و این طرح احمدشاه مسعود که در متن طرح آن‌ها داخل گردید و آن را چنان به نفع خود تغییر داد که تباهی کامل هدیه شان شد. این عمل غیر از یک نبوغ والا چه نام دیگری می‌تواند داشته باشد.

نبوغ اجتماعی

عملکرد اجتماعی مسعود، بعد از تجاری که در عملیات ۱۳۵۴ به‌دست آورده بود، نهایت هوشمندانه بود. مسعود از همان آغاز و از زمانی که نو جوان بود، مجاهد عادی نبود. از همان آغاز ادعای رهبری داشت. می‌گویند کسی که شعور اجتماعی داشته باشد، وقتی در یک اجتماع حضور یابد، خود به‌خود رهبری کار را به‌دست می‌گیرد، هرچند مسوول امر کسی دیگری باشد. این شعور اجتماعی که در مسعود به حد اعلی وجود داشت، نبوغ او را بارور ساخته بود. چند مورد را بر می‌شماریم.

۳- مسعود تنها و یگانه سردار تاریخ: احمدشاه در دو مورد کاملاً تنها ماند و تقریباً همه یاران و هم پیمانانش به گونه‌یی از صحنه کنار رفتند. اول: زمانی که ملک خان با تسلیم اسماعیل خان به طالبان به آنها پیوست. تمام مراکز قدرت یکی پی دیگر سقوط کرد، حاجی قدیر، جنرال دوستم، حاجی محقق،

مسعود

داوسني

پر اړتيا

فریدون ځواک

د احمدشاه مسعود له شهادت دولس کاله اوږې. د رغونې، دېموکراسۍ او جگړې په تېرو دولسو کلونو کې تر بل هر وخت زیات د یوه داسې رهبر لکه مسعود اړتیا زیاته لیدل کېده. د جهاد او مقاومت د ستونزمنو کلنو تجربو په ډاگه کړې، چې په تېرو دولسو کلونو کې یوه مدبر، وړ او هر اړخیز رهبر اړتیا هغه څه وه، چې یوازې او یوازې د مسعود په شتون کې پوره کېدای شوه. مور په تېرو ۱۲ کلونو کې له داسې ستونزو او ننگونو سره مخ و، چې یوه مدبر او په سیاست وارد مشر یې حل را ایستلی شو.

که مسعود د دېموکراسۍ، د بیان د ازادۍ، د پرمختګ او ترقۍ په ننني دور کې وای؛ ښايي اوسنی ستونزې ختمې وای او یا په بله مانا وضعیت به خورا جلا او بل ډول وای.

همدارنګه که اوسني زمامدران او چارواکي د مسعود په څېر له عالي او لوړو اخلاقو برخمن وای؛ ښايي اوسنی شته فساد یا نه وای او یا به په خورا کمه کچه وای.

هغه په یو داسې زمان او وخت کې مبارزه کوله، چې نه افغانستان ته د نړۍ والو بې دریغ مرستې راتلې، نه افغانستان ته د ۴۸ هېوادونو پوځیان راغلي ول او نړۍ په دومره کچه چې له افغان دولت او ولسمشر کرزي نه ملاتړ کوي، په هغه وخت کې له افغانستان نه ملاتړ نه کاوه. دغه راز هغه مهال نه په افغانستان کې د پرمختګ او ترقۍ دور و، نه د بیان ازادې وه، نه د ملت رغونې، بیا رغونې، پراختیا، سیاسي او اقتصادي ودې چارې ترسره کېدې او نه ورته زمینه برابره وه.

په هغه وخت کې که له یوې خوا جگړه روانه وه، له بلې خوا اوسني فرصتونه او اسانتیاوې هم نه وې، مجاهدین له خورا ستونزو سره مخ ول، له یوې وړې او محدودې دایرې یې مبارزه پیل کړې وه. هغه مهال چې په افغانستان کې د ظلم او استبداد دوره وه.

احمدشاه مسعود پنځه کلن و، چې د پنجشېر د بازارک سیمه یې د زده کړو په موخه پرېښوده او کابل ته لاړ. په کابل کې په دو شاه شمېره ښوونځي کې شامل شو، لږ وخت وروسته یې پلار د هرات د ژاندارم او پولیسو د قوماندان په توګه هرات ولایت ته لاړ او احمدشاه مسعود دویم، درېیم او څلورم ټولګي د هرات په موافق ښوونځي کې سرته ورسول. د څلورم ټولګي پای نېرېدې و، چې پلار یې له هراته کابل ته تبدیل شو.

په کابل ښار کې له دویم ځل استوګن کېدو سره مسعود د استقلال لېسې د تحصیلي بورسونو له کاندیدانو څخه و او کولای یې شول، چې د لوړو زده کړو لپاره فرانسې ته لاړ شي؛ خو په افغانستان کې پاتې کېدل یې ترې غوره وګڼل.

عسکري پوهنځۍ ته د هغه د ورتللو په پرېکړې سره د کورنۍ له سخت مخالفت سره مخ شو. مسعود په ۱۳۵۱ کال کې د کانکور د ازموینې له لارې د کابل پولیتخنیک پوهنځۍ ته لاره وموندله. سره له دې چې په پیل کې یې له دې تحصیلي څانګې سره دومره مینه نه درلوده؛ خو وروسته یې تصمیم ونیوه چې په ښه مینه او حوصله خپلې لوړې زده کړې پای ته ورسوي.

په دغه دوران کې په هر ځای کې د هېواد سیاسي بهیرونو (ګوندونو) خبرې وې. د کمونیستي ګوندونو نفوذ او په افغانستان کې د شوروي اتحاد لاسوهنه د خلکو د اندېښنې وړ ګرځېدلې وه. احمدشا مسعود په څیرکۍ سره د خپلو خلکو په زړونو کې د غم او خپګان تیارې او چپوالی درکاوه او نه یې شو کولای، چې د شوروي فرهنگي، پوځي، سیاسي او اقتصادي واکمنۍ او په واکمن کمونیستي نظام کې د کورني فساد نندارې



ته کېږي. هغه و چې پرېکړه یې وکړ او له خپلو یوشمېر یارانو سره یې هوډ وکړ، چې پر خپله خاوره د تېرې، تیاره شپه څېرې او سپین سحر ته لاره وکړي. د هغه د سیاسي هڅو پیل لا له هغه وخته دی، چې هغه د افغانستان د خلکو د مبارزو د تاریخ له وتلې څېرې انجنیر حبیب الرحمن سره اشنا شو. انجنیر حبیب الرحمن چې د افغانستان د اسلامي غورځنګ له مخکینانو څخه و او په دې غورځنګ کې یې د پوځي برخو مسوولیت پر غاړه درلود، له احمدشاه مسعود وغوښتل چې له خپل اوسني یا د خور له خاوند څخه په گټې اخیستو سره چې جګړن محمدغوث نومېده او هغه په خپله د اسلامي غورځنګ په پوځي برخه کې کار کاوه او وروسته شهید شو، د هوايي ځواکونو د صاحب منصبانو په جلب او جذب کې هڅه وکړي؛ خو د محمدغوث حکومت چې کمونستانو په کې ډېر واک او ونډه درلوده او د اسلامي غورځنګ د کارونو څارنه یې کوله، د دې بهیر په ټکولو یې لاس پورې کړ. لکه څنګه چې احمدشاه مسعود د محمدغوث د حکومت د امنیت او پولیسو د دستګاوو له خوا د څارنې وړ کسانو په لسټ کې نیول شو و، زده کړو پرېښودو او د خپلو دوستانو په کورنو کې پټېدو ته اړ شو او په یوه مناسب وخت کې وتوانېد چې ځان خپل پلرني ټاټوبي پنجشېر ته ورسوي.

سره له دې چې لازمه وه هغه باید له عمومي لیدونو کتنو څخه پټ ژوند کړي وای؛ خو له سیاسي هڅو سره د مینې د هغه یوازیتوب او چوپ والي مخه ډب کړې وه. د ۱۳۵۲ کال د چنګاښ د ۲۶ له کودتا شپږ میاشتې وروسته انجنیر حبیب الرحمن ونیول شو او اعدام شو. د هغه شهادت که څه هم چې د مسعود لپاره یوه ترخه او له غمه ډکه پېښه وه؛ خو د مبارزې د ادامې لپاره یې د هغه عزم او اراده پیاوړې کړه.

احمدشاه مسعود له خپلو همسنگرو، همفکرو او دوستانو سره د افکارو د تبادلې او د اړیکو د ټینګولو لپاره څو ځلې د کابل شمال او د شمالي بېلابېلو سیمو ته سفر وکړ. په همدې بهیر کې هغه د ۱۳۵۲ لمریز کال په ژمي کې په پټه کابل ته ولاړ خو د وروستي ځل لپاره خپله مور چې ناوړغه وه وويني. وروسته د اسلامي غورځنګ د تکره کارکوونکیو له جملې څخه د یوه په مرسته چې انجنیر جان محمد نومېده او په پټه کابل ته راته خو د غورځنګ د داخلي غړو اړیکې د پېښو له لارښوونکیو او فعالانو سره تنظیم او ټینګې کړې، پاکستان ته لاړ.

د احمدشاه مسعود له ورتګ نه وړاندې د اسلامي بهیر له لارښوونکیو او فعالانو څخه د گوتو په شمېر کسانو دا په جگړه کې د هغه لومړنۍ تېروتنه وه او وتوانېد چې

له دې ډېرې لاسته راوړنې او تجربې حاصلې کړي. مسعود د خپلې مبارزې او مقاومت د نوي پړاو په پیل کې د منظمو چریکي ډلو په جوړولو بوخت شو. د سیاسي او پوځي زده کړو پروګرامونو په مطالعې سره یې د وسله وال جهاد او مبارزې په ټولو پړاوونو کې ګام په ګام علمي طریقې سره پارتیزاني او غلجکي بریدونه او جگړه پیل کړه. هغسې جگړه چې دښمن یې له نیستۍ سره مخ او د احمدشاه مسعود پوځي نبوغ او نوبت یې په ټوله نړۍ کې خپور کړ.

د افغانستان د خاورې دغه زړور ځوان ډېر کلونه د خپلو رنځېدلو خلکو په څنګ کې په مبارزه بوخت و. له ټولو سوکالیو یې لاس اخیستی و او په خپلې سپر کړې پولادي سینې او پیاوړو اوسپنیزو متو، ځلېدونکي ځواکمن فکر او پیاوړي زړه سره یې مبارزه وکړه. د هرې ورځې په تېرېدو سره هغه ډېر د خپلو خلکو په زړونو کې ځای موند، خلکو به ورته د امر صاحب په نوم غږ کاوه، هسې امر چې د خلکو په روح او زړه یې حکومت کاوه. زړونه او روحوونه د هغه په مینه ناکو کتلو پورې تړلي و. د هغه دکلکو او پیاوړو ګامونو انگازو له زړونو څخه غمونه او اندېښنې ټولولې.

احمدشاه مسعود د جهاد او مقاومت په ټولو دورو کې د خلکو ټولنیز ګډون، عمومي نظم او ټولنیزو خدمتونو ته خپل ټول پام اړولی و، د جهاد په لارښوونه او قوماندانۍ کې د هغه له حیرانوونکيو نوبتونو او پیاوړتیاوو څخه یوه، د وسله وال جهاد او مبارزې تر څنګ د ټولو چارو تنظیمول و. د همدې هدف لپاره یې د ټولنیز ژوند په بېلابېلو برخو کې جلا جلا شورا ګانې جوړې کړې او د جگړې د ډګر تر شاه یې خلکو ته ټولنیز خدمتونه وړاندې کول، لکه د ښوونځیو، روغتیايي، کلینیکونو، سړکونو جوړولو، پلونو رغولو د اېوو رسولو، فرهنگي چارو، د سیمې د خلکو اداره کول او د امنیت تامینېدل یې له فکره نه و ایستلي او په بشپړ ډول د هېواد د بچیانو په فکر کې و.

د شوروي د اشغال په ټول وخت کې د شوروي او د خلق دیموکراتیک ګوند د حکومت ځواکونو لس بریدونه د پنجشېر پردرته تر سره شوي، ده بریدونه چې د پنجشېر د نیولو، د احمدشاه مسعود او د هغه د ځواکونو د له منځه وړلو لپاره طرحه کېدل، د یوه منظم مقاومت او د مسعود د دقیقې او له نوبت نه ډکو لارښوونو له امله به له ماتې سره مخ کېدل او د هرې ورځې په تېرېدو سره به د نړۍ په کچه د مسعود پیژندګلوي زیاتېده.

د ۱۳۶۱ کال په ژمي کې احمدشاه مسعود د روسانو د یوه اوربند له وړاندیز سره مخ شو، چې له خپلې او لازمو سلا مشورو وروسته یې هغه ومانه او په دغه وخت کې چې هغه نېرېدې دوه کاله اوږد شو، د مجاهدینو تشکیل جوړونې، همغږۍ او جهادي مرکزونو د پیاوړې کېدو او هغوی ته د رسېدو فرصت په لاس ورغی. په ۱۳۶۲ کال کې یې د نظار شورا په جوړښت او د ولایتونو د جهادي قوماندانو او مسوولو کسانو تر منځ د غونډو او مشورو د سیستم د بنسټ په ایښودلو سره د خپل فکر نبوغ، ځلانده، لارښوونه او اداره کول، نندارې ته وړاندې کړل. په پای کې د دې مبارک ایت له فرمودې سره سم چې فرمایي: ((أَنْ الْبَاطِلُ كَانَهُ زُهَاقًا)) د شوروي ستر ځواک هم ټوټې ټوټې او له افغانستانه د خپلو وسله والو ځواکونو ایستلو ته اړ کړای شو او احمدشاه مسعود ته د نړۍ د خبري رسنیو له خوا د سړې جگړې د اتلولۍ لقب ور په برخه شو.

بیا د ډاکټر نجیب الله د کمونیستي حکومت له ماتې وروسته کله چې مجاهدین کابل ته ننوتل او مسعود د خلکو د یوې نه بېلابېلونکي ټوټې په توګه باید په یوه بل ډول د هغوی تر څنګ ولاړ وای، د ټولو جهادي لارښوونکیو په ګډ نظر هغه د دفاع د وزیر او په کابل کې د امنیت د کمېسیون د رییس په توګه د خپل ویاړلي ژوند د ځلانده خدمتونو بل پړاو پیل کړ.

د احمدشاه مسعود د نوم ځلېدلو او د هغه ورځ په ورځ زیاتېدونکي محبوبیت، د هغه پخوانی رقیب گلبدین حکمتیار را پاراوه او له بلې خوا د احمدشاه مسعود په لاس د خلک د دېموکراتیک ګوند ښکېل د پاکستان د پوځي استخباراتو لپاره، چې گلبدین حکمتیار یې د مجاهدینو دولت د لارښود په توګه په پام کې نیولی و، دروند تمامېده. نو له همدې امله حکمتیار د پاکستان د پوځیانو او یوشمېر نورو غولیدلو اشخاصو په ملاتړ د حکومت او واکمنۍ په مینه د سرغړونې او له مسعود سره د مقابلي او جگړې غږ پورته کړ او ټول افغانستان یو ځل بیا جگړې پسې واخیست.

احمدشاه مسعود چې نه یې غوښتل تر دې زیات د خپلې خاورې د ماشومانو خوب نارامه وويني، په خپل خاص عظمت یې له مخالفینو سره د خبرو اترو دروازه پرانیسته او دېته چمتو و، چې د سولې او اوربند لپاره د هغوی ټول شرطونه ومنې. تر دې چې د ملي دفاع له وزارت هم ګوښه شو؛ خو د مخالفانو د قهر لمبې په هېواد کې د جگړو د اور د لمبو غرغډو... پاتې لا منځ

اگر مسعود زنده می‌بود



رهنورد زریاب

در دهه هفتاد هجری خورشیدی، در شهر مون‌پلیه در فرانسه زنده‌گی می‌کردم. روزی در یکی از خیابان‌های فرانسه قدم می‌زدم. پیش روی من، یک خانم جوان راه می‌رفت که دست کودک هفت‌ساله‌اش را نیز به دست گرفته بود. چند قدم که رفتند، ناگهان کودک هفت‌ساله ایستاد و مادرش از او پرسید: «چرا ایستاده‌ای؟» او که به سوی یک تصویر خیره شده بود، به مادر خود گفت: «این مسعود است!»

منظورم از یادآوری این داستان بسیار کوتاه که چشم‌دید خود من است، این است که مسعود در زمان حیاتش نیز یک چهره جهانی شده بود؛ چنان جهانی که حتی کودکی هفت‌ساله در یک شهر جنوبی فرانسه او را می‌شناخت.

مسعود چهره اثرگذاری در تاریخ ما بوده است. دشمنان مسعود چه بخوانند و چه نخوانند، نام مسعود در تاریخ ما به حیث یک نام باشکوه و درخشان ثبت شده است.

می‌شود گفت همان‌گونه که چه‌گوارا نام دره گرانٹ را در بولویا بلندآوازه ساخت (زیرا او به‌دست جلاخان سی‌آی‌ای به شکل فجیعی در دره گرانٹ در بولویا به قتل رسید)، مسعود نیز نام دره‌های پنجشیر را در جهان به شهرت رساند.

کتاب‌های زیادی درباره مسعود نگاشته شده است. من در کتاب‌خانه خود بیست‌وپنج کتاب دارم که همه درباره مسعود اند و مسلماً این همه کتاب‌هایی نیست که درباره مسعود در داخل کشور و در بیرون از کشور نوشته شده است.

امروز همه‌کس درباره مسعود سخن می‌گوید؛ چه آنانی که دوستان نزدیک و هم‌زمان مسعود بودند و چه آنانی که حتی یکبار هم مانند من، مسعود را از نزدیک ندیده‌اند.

این همه ستایش و نبشته درباره مسعود، مرا به یاد سخنی از زنده‌یاد محمد علی شریعتی می‌اندازد.

روزی در زمان شاه، شریعتی برای گروهی از بانوان و دوشیزگان درباره زینب، خواهر امام حسین، صحبت می‌کرد. زیرا زینب در حادثه کربلا حضور داشت و همه صحنه‌ها را به چشم دیده بود و خود اسیر شد و زنده‌گی تلخی را سپری کرد. وقتی شریعتی صحبت می‌کرد، دختر و بانوان گریه می‌کردند و سخت گریه می‌کردند. شریعتی صحبت را تغییر داد و خطاب به این دوشیزگان و بانوان گفت: «خواهران و مادران! گریه شما از بهر چیست؟ اگر فکر می‌کنید که با این گریه زینب زنده خواهد شد، من به شما می‌گویم که او زنده نخواهد شد. اگر این گریه‌های شما از بهر آن است که روان زینب شاد شود، من برای شما می‌گویم که روان زینب شاد نخواهد شد. ولی اگر شما می‌خواهید روان زینب را شاد بسازید، کوشش کنید که به راه زینب بروید، کوشش کنید که شخصیت و منش‌تان را شبیه و همانند زینب بسازید.

حالا من می‌خواهم بگویم که این همه ستایش‌ها از مسعود چه سودی دارد. باید کسانی که مسعود را دوست دارند و کسانی که به مسعود احترام و حرمت می‌گذارند، راه مسعود را بروند و بکوشند که همانند مسعود شوند.

من نمی‌دانم اگر همین حالا در روزگار ما مسعود زنده می‌بود، آیا بازهم سرزمین ما و مردمان ما چنین حالت نابه‌سامانی داشتند. آیا بازهم چنین وضعیت وحشت‌ناک طبقاتی در این سرزمین حکم‌فرما بود. آیا بازهم میلیون‌ها کودک بی‌سرنوشت در خیابان‌های این سرزمین آواره می‌گشتند. آیا بازهم گروه عظیمی از گدایان و درویره‌گان در خیابان‌ها در رفت‌وآمد و استغاثه بودند. و سرانجام آیا یک امریکایی شناخته‌شده مانند خلیل‌زاد هوای ریاست‌جمهوری این کشور را در سر می‌پروراند.

من فراوان متأسف هستم که دوستان مسعود وقتی خلیل‌زاد را دعوت می‌کنند، او را بر صدر مجلس می‌نشانند.

روز و روزگار ما، روز و روزگار نابه‌سامانی است. ای کاش مسعود امروز در میان ما بود و من اطمینان دارم که مسعود چنین وضعی را تحمل نمی‌کرد.

آیا اگر مسعود زنده می‌بود، دوستان و هم‌زمانش این چنین به چوکی‌ها و کرسی‌های دولتی می‌چسبیدند؟

آیا اگر مسعود زنده می‌بود، دوستان و هم‌زمانش این جرأت را می‌کردند که خانه‌های مجلل میلیون‌دلاری بسازند؟ سوگمندانده وضعیت به گونه‌ی است که همه ما می‌بینیم. من شخصاً به این یاران و نزدیکان مسعود امید ندارم. اما امیدوار هستم برداشت من، برداشت نادرستی بوده باشد.



از قهرمان ملی چگونه زیستن را بیاموزیم

پیام احمد ولی مسعود ریس عمومی بنیاد شهید مسعود به مناسبت هفته شهید و دوازدهمین سال روز شهادت قهرمان ملی کشور!

مردم شریف، نستوه و سرافراز افغانستان! السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته!

هجدهم سنبله روز قهرمان ملی و هفته شهید، از رزوهایی است که مردم عزت‌مند افغانستان آن را با ختم‌های قرآن کریم، خطبه‌ها و خطابه‌ها، کنفرانس‌ها و سمینارها، تجمع و گردهمایی‌ها در سرتاسر افغانستان و درخارج از کشور به تجلیل می‌گیرند و بر روح همه شهدای افغانستان درود و دعا می‌فرستند و با رفته‌گان خویش پیوند روحی برقرار می‌سازند و قربانی‌شان را در راه دفاع از وطن و عزت ملت افغانستان ارج می‌گذارند و یادشان را گرامی می‌دارند.

طی ۲۰ سال جهاد و مقاومت و مبارزات بی‌امان این ملت ایثار گر، تابش حضور مسعود شهید همراه با ملت مجاهد افغانستان، تاریخ منجمد شده صدها ساله این سرزمین را چنان بر دل مردم گرم کرد که همه زنجیره‌های ترور و وحشت، دهشت و تابوی قدرت مستبدان تاریخ فرو ریخت تا سرنوشت مردم به دست مردم تعیین شود.

مسعود شهید با رهبری معنوی خویش که از ایمان، اخلاق و روح بزرگ و دید وسیع سرچشمه می‌گرفت تا آخرین نفس دست از مبارزه برنداشت و کشور را تا کناره‌های ساحل رهنمون گردید و خودش رفت و نامش به جاویدانه‌گی پیوست.

اما امروز این ماییم و کشتی سرنوشت مردم که بار دیگر در گرو گردبادهای تند زمان گیر آمده و هیچ یکی را یارای آن نیست تا بداند که چه باید کرد؟

مردی که در بحرانی‌ترین حالات، کشور را زعامت داد، امروز با ما نیست؛ ولی تفکر و اندیشه اش برای ادامه مبارزات تا رسیدن به عدالت اجتماعی، صلح پایدار، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی، نقش او را به اسطوره ماندگار تاریخ و همگرایی ملی افغانستان برجسته نموده است.

بنابراین سالگرد شهادتش فرصت مغتنمی است تا یکبار دیگر گفتار و رفتارش را مرور کنیم و چگونه زیستن را از او بیاموزیم.

چنان‌که به نقل از یادداشت‌های خصوصی قهرمان ملی، عمق شخصیت این ابرمرد تاریخ را می‌توان دریافت که گفته است:

"وقتی مشکلات مردم را، رنج و درد مردم را در مبارزات، جنگ‌ها، مصایب و مشقت‌های زنده‌گی می‌بینم و در همین حال زمانی احترام‌شان را به خود می‌بینم از خجالت به زمین فرو می‌روم و می‌گویم خدایا ما چی شایستگی‌ی داریم که این مردم با وجود همه مشکلات بازم ما را با چنین دیدی می‌نگرند"

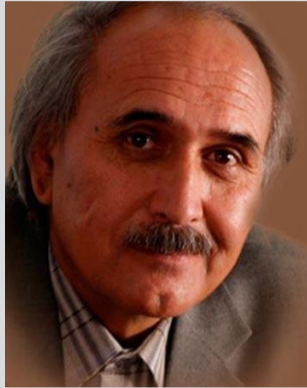
این است مسعود و این است قهرمان دل‌های مردم افغانستان.

از این رو من به نماینده‌گی از بنیاد و خانواده شهید مسعود از همه آنانی که در تجلیل و تکریم این روزها سهم می‌گیرند، از صمیم قلب سپاس‌گذارم و از خداوند عزوجل برای شان عزت و سرافرازی هر دو دنیا را تمنا می‌کنم.

با احترام

تاریخ زنده‌گی مردانی چون مسعود فرجامی ندارد

استاد پرتو نادری در محفل مشاعره به مناسبت دوازدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی



من امیدوار هستم که صفت «مردم شهیدپرور» پایان نپذیرد، هر چند ملت‌ها و اقوامی که شهید ندارند، ملت و اقوام بی‌اندیشه هستند، آنجا که داعیه آزادی است و آنجا که داعیه مصونیت است، آنجا شهید هم است.

در مورد مرد بزرگ تاریخ احمدشاه مسعود می‌خواهم بگویم که مردان بزرگ به این جهان می‌آیند و زنده‌گی‌شان با یک تاریخ آغاز می‌شود، ولی فرجامی ندارند. یعنی آن‌ها بعد از مرگ نیز زنده هستند، ولی برخوردار ما همیشه در تاریخ باید با این شخصیت‌ها برخورد عقلانی باشد. ما گاهی یا دست‌خوش بسیار هیجانات می‌شویم و یا هم گاهی دست‌خوش بسیار بدبینی می‌شویم؛ ما تا هنوز ملت مطلق‌پرست هستیم؛ اندیشه‌های ما مطلق است، قهرمان‌های ما مطلق است. در حالی که انسان‌ها مجموعه از خوبی‌ها و بدی‌ها هستند.

من باری گفته بودم که بسیار خوب است که تمام تجارب رزمی و دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی مسعود باید علمی نشر شود. زنده‌گی مسعود مراحل مختلفی داشته است.

زمانی که دانشجو بود، می‌رود برای یک داعیه، تا زمان کودتای خونین ثور تا پیروزی و سقوط مجاهدین و آمدن طالبان و دوره مقاومت، که این‌ها دوره‌های مختلف از زنده‌گی احمدشاه مسعود است و بینش‌ها و نگرش‌های سیاسی او در این دوره‌ها تحول کرده است.

ما باید همه این‌ها را بیرون بکشیم و ببینیم که مسعود در دوره‌های مختلف چگونه می‌اندیشید.

من یکبار مسعود را دیده‌ام ولی گاهی که کلیپ‌هایی از او را در تلویزیون‌ها و جاهای دیگر می‌بینم و می‌شنوم، برام خیلی شگفتی‌انگیز است که در آن روزگاری که فقط تفنگ و شمشیر سخن می‌گفت، چگونه یک انسان در باره انتخابات و دموکراسی و حق شهروندی سخن می‌گفت.

در کنار این شاید این یک ضعف احمدشاه مسعود و دیگر مجاهدین بود که در کنار موضوعات دیگر نتوانستند تا یک تشکل سیاسی را بسازند. آن‌ها فکر می‌کردند فقط تفنگ است که سرنوشت را می‌سازد، البته با توجه به این که کارهای بسیار کمی صورت گرفت، ولی آن‌قدر گسترده نبود تا توانسته باشد تأثیر بگذارد.

من که با نام علی سینا زمانی در بی‌بی‌سی کار می‌کردم و موضوعات و رخدادهای افغانستان را تقیب می‌کردم، احساس می‌کردم تنها نام مسعود کافی بود تا همه با یک روحیه قوی برزمند و از سرزمین خود دفاع کنند. شاید این هم نقطه ضعف مردمان این کشور باشد که نمی‌توانند قهرمانان همه‌گانی بسازند تا همه ملت قهرمان باشد.

من گاهی فکر می‌کنم که خداوند بزرگترین نعمت که مرگش بود، برای احمدشاه مسعود داد. مرگ بسیار با شکوه.

من بدین باور هستم، کسانی که زیاد از احمدشاه مسعود می‌گویند، آن صفت‌های انسانی که در وجود احمدشاه مسعود بود را باید در خود نهادینه بسازند. از بهترین ویژه‌گی‌های زنده‌گی احمدشاه مسعود منش‌های بزرگ اخلاقی اوست.

من هیچ‌گاهی برای احمدشاه مسعود و کسان دیگری شعر نسروده‌ام. ولی حس می‌کنم قهرمانی‌ها و داعیه او همیشه در اشعارم وجود دارد. اما در این روزها چند سطر سراغم آمدند که فکر نمی‌کنم زیاد هم شعر باشند.

احمدشاه مسعود!

دل‌م برایت می‌سوزد
که هر ساله در هژدهم سنبله
چارچیان بازار مکاره سیاست
نامت را به حراج می‌گذارند
و کور دلان تاریخ
هنوز بر کاجستان کارنامه‌هایت
آتش می‌افروزند
و هزار و یک بار دیگر در چشمه‌سار شهادت تو
زهر می‌ریزند
گوی دیگر هیچ خورشیدی از پشت تپه‌های بلند خراسان
طلوع نمی‌کند
دل‌م برایت می‌سوزد
شاید دیگر هیچ‌گاهی نمی‌دانی
که یاران نیمه‌راه
در مرگ تو خندیدند
و رسیدند به آبی و نانی
که زهرشان باد!

احمد رشاد زیر پارسی منش سوژه نخستین شعرم مسعود بود

است. پدرم را که هرگز گونه ترش را ندیده بودم، انگار عزیزی را از دست داده است و در حالی که داشت سرش را به علامه حسرت تکان می‌داد، اشک‌هایش از گونه‌هایش سرازیر شده و فوران داشت و بدون این‌که به من توجهی کند از کنارم رد شد و... خلاصه این‌که فهمیدم از خانه ما عزیزی رفته است و این همه ماتم را جا گذاشته است. فرمانده مسعود شهید شده بود. انگار آدم بزرگی بودم و مسعود شهید نزدیک‌ترین دوستم بوده است، مایوس و نا امید شدم و من هم به نوبه خود گریه‌ها کردم و اشک‌ها ریختم. دو روز بعد؛ وقتی داشتم به درس و مشق مدرسه می‌رسیدم، قلمم را برداشتم و بغضم را در قالب چند واژه، سپس جملاتی بی‌هم گذاشته شده روی ورق ریختم؛ که یادم نمی‌آید چه بودند، اما این قدر به یاد دارم که می‌شد مرثیه‌یی در سوگ فرمانده شهید نام گذاشت‌اش. وقتی مادرم، سپس پدرم و افراد دیگری از فامیل و اقاربم؛ که دست‌قلم داشتند جملات مرا خواندند، شدیداً طرف تشویقم قرار دادند، شاعرم خطاب کردند و برای ادامه دادنم به سرودن شعر فراخواندند. جالب این‌که: همان‌زمان شعرم دارای وزن، قافیه و ردیف بود، در حین حال درد حقیقی سینم‌ام بود. از آن به بعد من به سرودن شعر و کنارهم گذاشتن واژه‌ها آغاز کردم، نفس‌هایم با شعر آمیختند و حتا در «مالیکل»‌های آب که می‌نوشتم شعر آمیخته شد؛ که هم‌واره به این بالیده‌ام سوژه نخستین شعرم فرمانده شهید، احمدشاه مسعود بوده، او سبب سرایشم شده و سرودنم را از نام او آغاز کرده‌ام.



مبارزات و قهرمانی‌های یکنواخت و حس خستگی ناپذیر، مسولیت پذیری و تعهد و تخصص از برآیند کارکرد مردان بزرگ بوده و این شاخصه از جمله دریافت‌های اندک که در طول مبارزات معنی، غرور و جان می‌دهد و بدون شک شهدای ما در طول تاریخ سبز روئیده اند و سرخ چیده شده اند. وقتی از عشق مقاومت بی‌خبر بودیم مسعود ... شمع‌های جهاد را روشن می‌کرد احمدشاه مسعود و یاران مبارزش شمع‌هایی اند که خانه‌های تاریک نسل‌های بعد را با رشادت‌ها و جاننازی‌هایشان روشن خواهند کرد و مثل آب روان در قلب افغانستان خروشان خواهند بود. کوه‌ها دلتنگ در نبود مسعود

.....قهرمان را مثل آب روان دوست دارم
با درود: هادی ایوبی کابل

مسعود داوسنی...

او د خلکو دکورنیو له وړانډو او د هغوی د پاکو وینو له توییدو پرته په بل څه نه سپرېدې او دا څومره سوځېدونکې لمبې چې په هېواد کې بلې شوې، په اصل کې زموږ هېواد بدن د تورفکره اشنايانو له لاسه تپي و. د احمدشاه مسعود خندونه او ستونزې د مجاهدينو له دولت او پلازمېني څخه د دفاع په کلونو کې يوازې د حکمتيار ځواکونو سره جگړه نه وه، بلکې په داسې حال کې چې د مجاهدينو ډېرو گوندونو په دولت او سياسي واکمنۍ کې گډون درلود، د دولت او مرکز د دفاع په اړه يې د مسوليت احساس نه کاوه.

پر کابل د حکمتيار برید، په ښار کې د جگړې دوام او د توغندیو د وړېدو له امله، دولتي نظام او ثبات له منځه لاړ، چې په پایله کې يې د خلکو د ژوند او د مجاهدينو د حاکمیت په ټولو اړخونو ډېره ناوړه اغېزه وکړه. د مجاهدينو د حکومت دوره پوره څلور کلونه او پنځه مياشتې له ترخو يادونو سره اوږده شوه چې دا د دښمن لپاره وړ او مناسب وخت و، څو په ښه خوی او له خندا ډکه خوله د وخت او زمان په ليدلو سره نوي اجيران ځانته ومومي. تپي او رنځور افغانستان بيا په لويو شیطاني نقشو کې ښکېل کړي.

د نويو زېږېدلو طالبانو په لاس د کابل ښار په نيولو سره مسعود بيا خپل ټاټوبی ته ولاړ او دا هغه وخت و، چې بشپړه ستړيا او نهيلې په خلکو زور شوې وه. هغه په رسا غږ وويل: ((په خدای مې دې سوگند وي، که چېرې ماته په دې خاوره کې زما د خولې هومره ځای پاتې وي، دلته به يم او مقاومت به کوم.))

د هغه د همدې جملې په ويلو سره د مقاومت د ونې په تنه کې پنډکې راشنه شول او له دې لارې يې د خپلې خاورې غښتليو بچيانو ته نوې هيلې وښلې، هغه په خپله زړه کې درانه دردونه او قهرجن گوزارونه خوندي کول او په زړو او له اغېزه ډکو سترگو يې زړونو ته روښنايي او تودوخه ورکوله. احمدشاه مسعود د خپل ارزښتناک ژوند په بهير کې يو ځل بيا د خپل پاک وينځل شي او له بديو څخه د پاک شوی زړه او لوړ فکر له تله د طالبانو پر ضد مقاومت پيل کړ.

هغه په دې عقیده و، چې پردې له هر ځايه او په هره پلمه چې راغلي وي، ښمن دی او په کار ده چې رښه يې و ايستل شي. له همد امله و چې پنځه پرلپسې کلونه يې په خپل ټول توان، فکري او عملي ځواک سره د طالبانو پر وړاندې ودرېده او مقابله يې ورسره وکړه.

د ۱۳۸۰ لمريز کال د وري په شپاړسمه نېټه يې د اروپايي اتحاديې د ټولني په بلنه فرانسې ته سفر وکړ او په دې تاريخي سفر کې يې نړيوال د ترورېزم له مرگوني گواښونو څخه خبر کړل. پر طالبانو، ترهگرو ډلو او په افغانستان کې د پاکستان پر ستراتيژيو او طرحو يې نيوکې وکړې او ويې ويل، چې دا پلديه به نه يوازې افغانستان لاندې کړي، بلکې ټوله نړۍ به وسوځوي. دا سفر د دې سبب شو، چې د احمدشاه مسعود د شخصيت بې ساري او نه تکرارېدونکې اړخونه را څرگند شي.

خو په خواشينۍ سره بايد ووايو، مخکې له دې چې د هغه فرياد د نړيوالو غوږونو ته ورسېږي او د هغوی سترگې د حقايقو ليدو ته خلاصې کړي، هغه تر بريد لاندې راغی.

د ۱۳۸۰ لمريز کال د تلې په ۱۸ مه د وخت بورنونوکی خبر تر غوږونو ورسېد. د هغه له شهادت پوره دوه ورځې وروسته د سپټامبر په يوولسمه نېټه ايله نړۍ په هوش راغله او د هغه د غږ ازانگې يې په ځان لمس کړې. هغه خپل ځان قربان کړ، څو له ساړه ژمي وروسته کراز کراز پسرلي خپله پښه د هغه په سترې خاوره کېږدي. احمدشاه مسعود لار خو ياد يې د هرې ورځې په تېرېدو سره د لمر په څېر د ده د خاورې د افق په غاړو کې ځلېږي.

هغه په تلپاتې رمز پوهېده، د يوسف په وينو دلړل شوي کمپس خوشبويې پېژندله او د موسیٰ ع له نورانيت نه د مالا مال قلم په داستان پوهېده. هغه پوهېده چې يو ماشوم په زانگو کې خبرې کوي او مسيح ترې جوړېږي. موږ هم پوهېږو، چې د احمدشاه مسعود وينه هېڅکله پر ځمکه ونه څڅېده، بلکې څو څو زړه واره ووبشل شوه او د دې خاورې د قدر پېژندونکیو زامنو په رگونو کې وځغېدې، هغه زامن چې د احمدشاه مسعود د زړورتيا تصوير به زموږ په تلپاتې تاريخ کې زموږ د هېواد د ښتو سينگارونکی وي.

آبروی تاریخ

عبدالهادی ایوبی، شاعر

روح شما را قاب می‌کنم، خون تانرا در میان آفتاب و ستاره‌ها و سکوی کوه‌های بلند می‌برم و تابوت‌های‌تان را در دریاچه‌های سرود روانه می‌کنم.

شما در انتهای عشق صف بسته‌اید، یادتان بخیر، یاد پاشنه‌هایی که هر گام‌تان صدای آزادی و عزت را سر می‌داد بخیر، یاد تابوت‌های بخیر که شما را بغل کرده است و دست و روی شما را بوسه می‌زنند، یاد آن کوه سر بلند، یاد آن شاخچه‌های سر بکف و آن شگوفه‌های سفیدگونه، که روی آب‌های دریا راه می‌رفتند و تبسم به لب داشتند بخیر، یاد آن صخره‌ها و سبزه‌ها و گل‌های لاله بخیر که در دشت‌های سرگردان گام‌های شما را بدرقه می‌کردند و موج‌های از خاطرات شما را با گل‌های بهشتی در میان می‌گذاشتند.

تمام مرثیه‌های عزت را شما سرورده‌اید، تمام دغدغه‌های زنده گی را شما سر کشیده‌اید و تمام کلمه‌ها و ناگفته‌های لب‌بندها را شما دیده‌اید.

شما از درختان بلوط، صنوبر و خرما، هزاران خاطره داشته‌اید، شما از آب‌های سرد کاریزها که وضو می‌گرفتید دردهای تان را قسمت کرده‌اید و رازهای تانرا به پروردگار تان در میان گذاشته‌اید و به آخرین تپه‌های خدا رسیده‌اید، هزاران قصه دارید، کسانی که

احمدشاه مسعود نبوغ...

کسی گناه می‌کرد، مردم فیصله می‌کردند، سارنوال و قضا عمل می‌کرد.

وحدت پنجشیر: کار عمده مسعود ایجاد وحدت حزبی و فکری در پنجشیر بود. در پنجشیر احزاب چپ و راست فراوان حضور داشت. مسعود همه را به دور خود جمع کرد و در یک مسیر حرکت داد. او می‌توانست هر یک را به گوشه پراکنده کند، اما نبوغ اجتماعی او حکم می‌کرد که باید همه را با خود داشته باشد.

عصیان قومندان بهلول: می‌گویند زمانی قومندان بهلول، قومندان جسور پنجشیر که حین سقوط کابل در عقب زدن طالبان از دهانه پنجشیر رشادت بی‌نظیر نشان داد، در دوران جهاد عصیان کرده بود. مسعود برای مهار نمودن او از ۲۳ قرارگاه پنجشیر نفر خواست و عملیات مشترک را بالای او آغاز کرد. وقتی بهلول در محاصره قرار گرفت، او را نکشت، به تسلیم وادار نکرد، بلکه گفت: خودت برو به زندان. عملیات توسط همه مردم پنجشیر، نکشتن او، حفظ عزت نفس او و خوار ساختن همه و همه نبوغ اجتماعی مسعود را بر می‌تابد. امروز می‌بینیم که

همان قومندانان از پیروان خوب مسعود است.

نبود هیچ‌گونه اعتراض: حسین خان قومندان جبهات مسعود قصه می‌کند: وقتی امر صاحب در حمله روس‌ها، امر خروج مردم پنجشیر را داد، مردم به طرف گردنه‌ها در حرکت بودند. نظامیان نیز در این میان بودند. زن پیری را دیدم که با مشکلات و با رنج در حرکت است. به بچه‌ها گفتم خوب است این با این مادر شوخی کنیم و او را آزار دهیم. خطاب به آن پیر زن گفتم: مادر بسیار به زحمت هستی. همه‌یی سرگردانی‌ها از دست همی آمراس. خدا ایره بگیره که سرگردانی کم شوه. آن زن پیر گفت: خدا ترا بگیره. ما هرچه باشه قبول داریم، خدا عمر او ره دراز کنه. مگر این نشانی از آن نبوغ اجتماعی مسعود نیست که چنین در دل‌ها راه یافته است.

نبوغ سیاسی

فتح کابل: مسعود در کنار کابل قرار نداشت. نزدیک‌تر از او قومندانان فراوانی بودند. به‌خصوص بودند فرماندهانی که از سوی پاکستان و کشورهای غربی حمایت می‌شدند تا در فتح کابل دست اول را داشته باشند، اما مسعود پلان سقوط کابل را سنجید، آن را عملی کرد و با وجود مخالفت برخی از احزاب فاتحانه به کابل داخل شد. مگر این نشانی از نبوغ

مسعود بود ورنه کسانی که همان طرح‌ها را پذیرفتند

چرا قبول و تایید را کمایی نکردند. تسلیم شرق و غرب نشد: فشار شرق به همان پیمانانه بالای مسعود بود که بعدها غربی‌ها فشار آوردند تا او را به قمر خویش تبدیل نمایند. حتی طالبان نیروی فشاری بود که هر وقت عنوان می‌شد اگر مسعود آماده قبول همکاری باشد، دیگر طالبی وجود نخواهد داشت. اما مسعود نخواست آزاده‌گی اسلامی و ملی خود را قربان کند. شاید بعضی‌ها بگویند او غلط کرد. اما دیدیم آنهایی که آماده همکاری شدند، با آنها چه می‌شود؟ اما نبوغ سیاسی مسعود او را یاری کرد تا شهید شود، اما همیشه قهرمان این ملت باشد. اندک اشتباه او را به ذلت می‌کشاند. اما خرد سیاسی‌اش او را در اوج عزت از این جهان بردتا جاودانه باشد. این مسعود بود که به نماینده آمریکا که او را تشویق به همکاری می‌کرد و می‌گفت در غیر آن تهدید طالب وجود خواهد داشت، گفت: اگر به اندازه کلاهم در افغانستان جا باشد از این خاک دفاع می‌کنم. مردی که برای هر وجب سرزمینش جان میداد، جادارد که قهرمان ملی و جاودانه این سرزمین باشد و نبوغش را که به تنهایی بزرگترین قدرت‌های جهان را زبون ساخت ستایش کنیم.

ختم عاشقانه

وقتی که آفتاب حسن نگار گل کرد
 شبم چکید جان داد، روح مزار گل کرد
 احساس، مثل یک شعر، عاشق شد و دوباره
 از دامن غزل ها با یاد یار گل کرد
 اوج نیاز هستی، بر دامنش نهان شد
 کز قطره اشک چشمش راز بهار گل کرد
 با آیه های حسنش اندر نماز نفسش
 یک ختم عاشقانه در شام پار گل کرد
 وقتی که زلف او را احساس شانه می زد
 این یک غزل قیامت بین دوتار گل کرد
 نظری پریانی

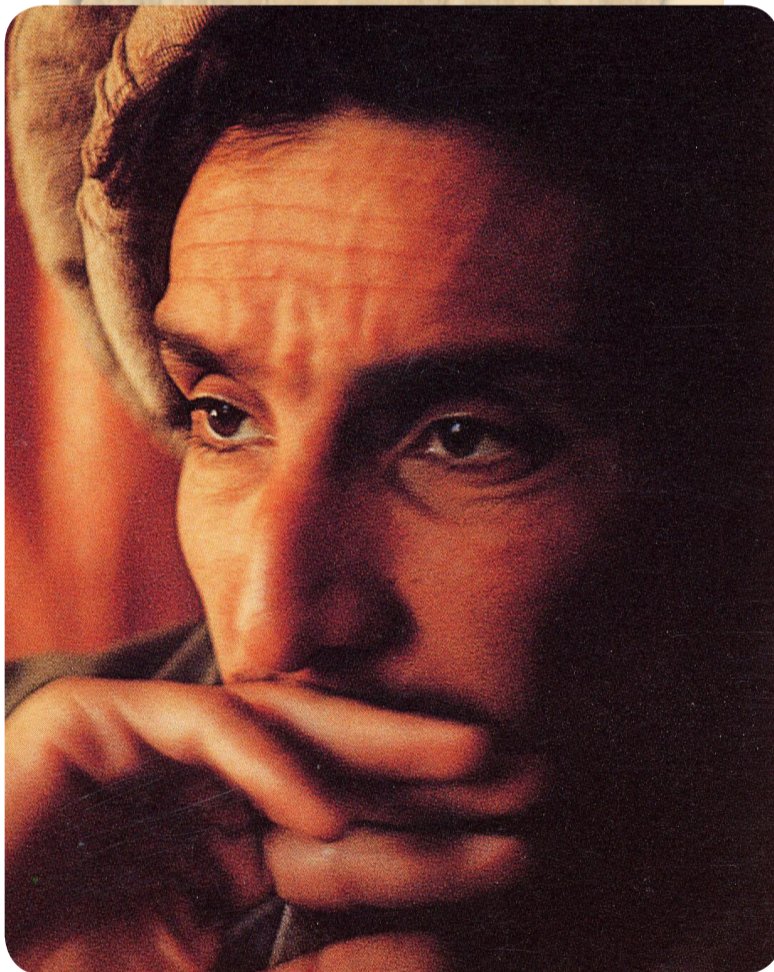
شناسنامه مسعود

بیا! حقایق موجود را به گریه نشینیم
 شب سیاه تر از دود را به گریه نشینیم
 به یاد واره میعادگاه نسل شقایق
 غبار ماتم موعود را به گریه نشینیم
 در این زمانه بی آذرخش و مرگ مروت
 نبود نطفه مولود را به گریه نشینیم
 خلیل شهر نبرد و حماسه رفت و نیامد
 کمال آتش نمرود را به گریه نشینیم
 به روز بدرقه راهیان حق و عدالت
 صدای حسرت پدرود را به گریه نشینیم
 زبور همت و آزاده گی مگو که کجا رفت
 دهان بسته داوود را به گریه نشینیم
 به یاد کشتن گردن کشان عصر جهالت
 سران لشکر "محمود" را به گریه نشینیم
 به سوگ منطق بی بازگشت رنگ اصالت
 مسیر رفتن یک رود را به گریه نشینیم
 به بارگاه بلند و عظیم شانه ی البرز
 شهید "کابل" و "بهسود" را به گریه نشینیم
 در آستانه ی "روز و شبان سرخ شهادت"
 شناسنامه مسعود را به گریه نشینیم

عبدالمالک عطش

سوگ سپیدار

چگونه جنگل انبوه را زدند آتش
 چسان صلابت یک کوه را زدند آتش
 چگونه در دل امواج پرتلاطم عشق
 حماسه پرور نستوه را زدند آتش
 چرا؟ چگونه تبر پروران چقماقی
 بنای همت بشکوه را زدند آتش
 چسان به سوگ سپیدار سر دهم فریاد
 به عمق عاطفه، اندوه را زدند آتش
 درفش عشق بلند است و آسمان گریان
 ز مرگ آرش آتش نفس، کمان گریان
 قسم به آتش ققنوس پرور جنگل
 قسم به سوره سرسبز دفتر جنگل
 درفش عشق بلند است از تداوم راه
 چنین نوشته چنین کلک باور جنگل
 به سنگ سنگ وطن درس استقامت داد
 به اوج لاله ترین فصل، رهبر جنگل
 ز برگ برگ درختان چکد چکامه خون
 گرفته سیل شقایق سراسر جنگل



درفش عشق بلند است و آسمان گریان
 ز مرگ آرش آتش نفس، کمان گریان
 اگر عقاب پرافشاند، کهکشان باقی است
 و راز رونق پرواز همچنان باقی است
 خروش موج بلند است و ناخدا خاموش
 دلی به وسعت دریای بیکران باقی است
 نشان روشنی مرز عشق، ناپیدا است
 بیاد آرش آتش نفس، کمان باقی است و

استاد عبدالغفور آرزو

چکامه هایی برای: فرمانده مسعود

بروی سنگ نوشتم گریست نامت را
 به کوه عشق برابر کند مقامت را
 به آفتاب که گفتم شب سیه آورد
 به زاغ تیره یی بخشید او امامت را
 برای صلح، برای امید و آزادی
 به خط سبز نوشتم شبی پیامت را
 پیام سبز شهادت ولی هزار افسوس
 که با تو گور نمودیم ما شهامت را
 برای آب نگفتم که باز می شکند
 که باز قلب زمین را پر از غمش نکند
 برای آب نگفتم که تشنه گی سخت است
 که کشورم بخدا قدر کافی بدبخت است
 برای آب نگفتم که چشمه ها تشنه ست
 که بیر زشت زمانه به خون ما تشنه ست
 برای آب نگفتم که باز می میریم
 بدون تان بخدا از حیات دلگیریم

برای سنگ نوشتم گریست نامت را
 گریست منبر نالایق امامت را
 برای لشکر بی بازگشت آسودن
 گریست باز برای همیشه کم بودن
 پس از نبود تو نسل گناه از ما شد
 ازین جهان کلان قتل گاه از ما شد
 دل سخاوت خورشید باز آب شده
 بین که خانه اجداد ما خراب شده
 تمام حاصل صد نسل خاک و خاکستر
 دراین دیار دل سنگها کباب شده
 هژده سنبله ۱۳۹۱ خورشیدی

می خواست به یک جهان زیبا برود
 از عالم پر فساد رسوا برود
 هژدهم سنبله خدا آمده بود
 تا شانه به شانه با تو بالا برود
 مسعود! اگر راز نمودیم بیخش
 صندوقچه اسرار گشودیم بیخش
 تو بابت آزادی ما رزمیدی
 ما راهی راه تو نبودیم بیخش

آزرده نباش که این جهان بی پاس است
 تابندگی ماه به عام و خاص است
 هژدهم سنبله روزی عادی نیست
 معنای پر از حکمت یک هماس است

به دست دوستی که قطعش کردند؛

به: استاد ربانی

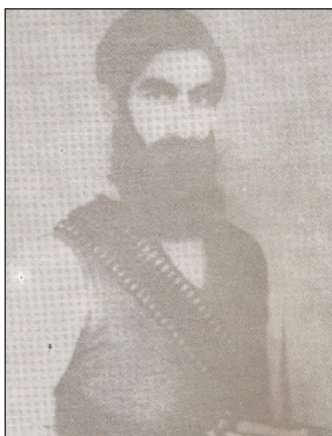
نکن پای مرا با مرگ بسته
 تفاهم مرده دراین شهر خسته
 چگونه باز بخشم دشمنی را
 که دست دوستی ام را شکسته

میخواند دعا به گوش ما پیوسته
 یک لشکر پاک به خدا پیوسته
 گفتیم سحر کجاست؟ گفتند: به گور
 خورشید به جمع شهدا پیوسته

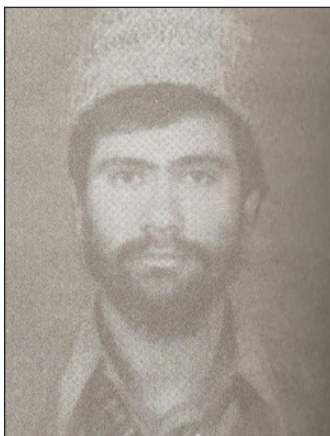
رامین مظهر



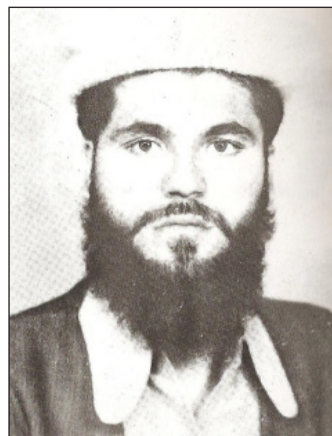
فرمانده محمد آصف خالو



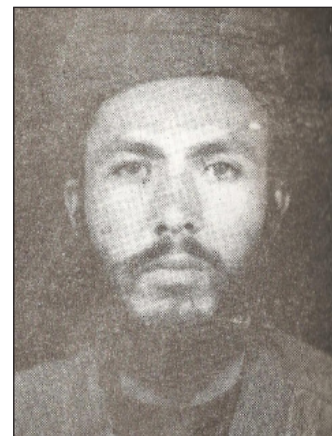
فرمانده عطا گل آدم خان



فرمانده قتلی فیصل



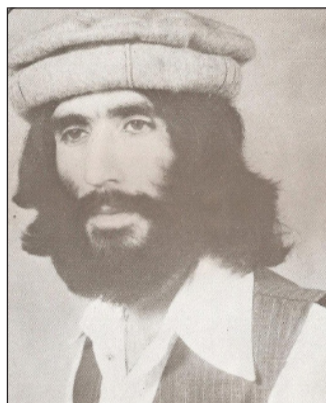
فرمانده قاضی محمد عمر



فرمانده قاری عبدالقیوم



فرمانده فیض محمد دهسبزی



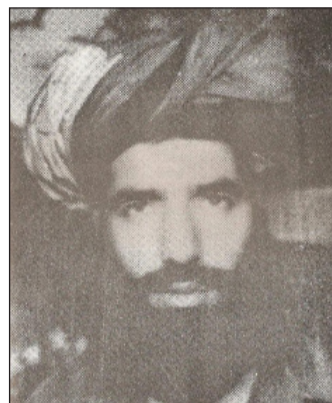
فرمانده محمد صادق مسکینار



محمد ظاهر صدیق



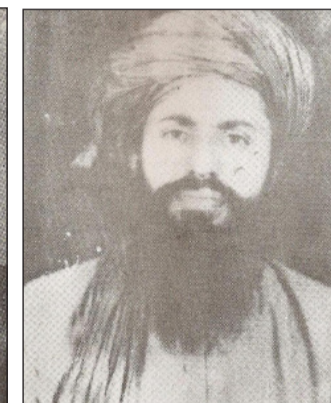
محمد فضل



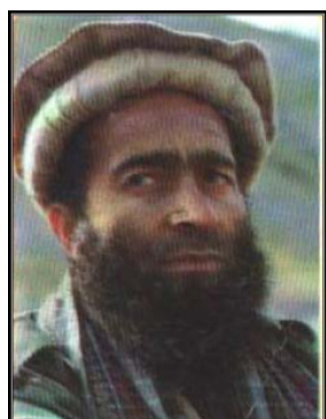
فرمانده ملا محمد خوشحال



فرمانده شیخ ملیخیل



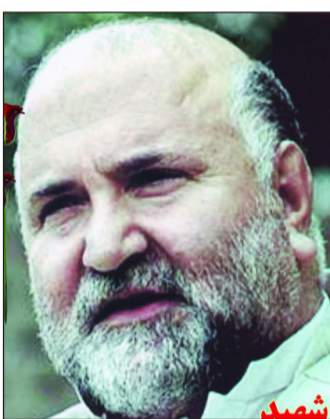
فرمانده مولوی شفیع الله



غلام محمد آرین پور



فرمانده نعیم جان



حاجی عبدالحق



حاجی عبدالقدیر



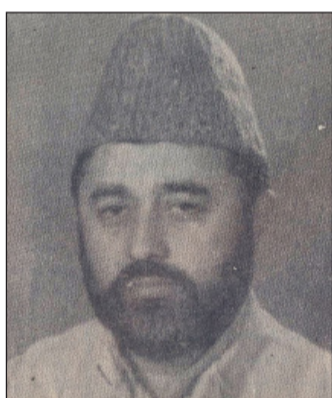
جنرال دوکتور ولی



عبدالاحد کرزی



ارباب جمعه



سیف الرحمن



عبدالحق خادم



عبدالمطلب بیگ



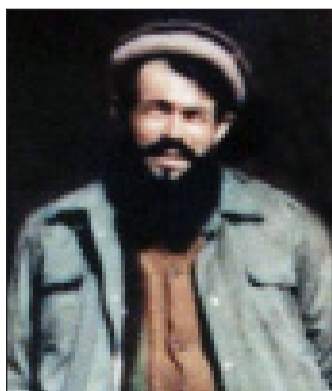
بشیر خان بغلانی



استاد عبدالعلی مزاری



عبدالحی حقجو



سید امیر



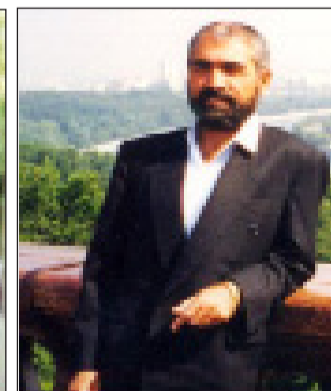
جمشید خان



چوپان



خیر محمد



سید نجم الدین



عبدالحی شیدا



انجنیر محمد عمر



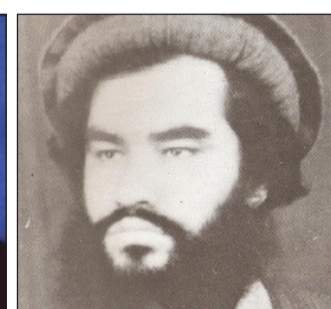
فرمانده محمد میرزا



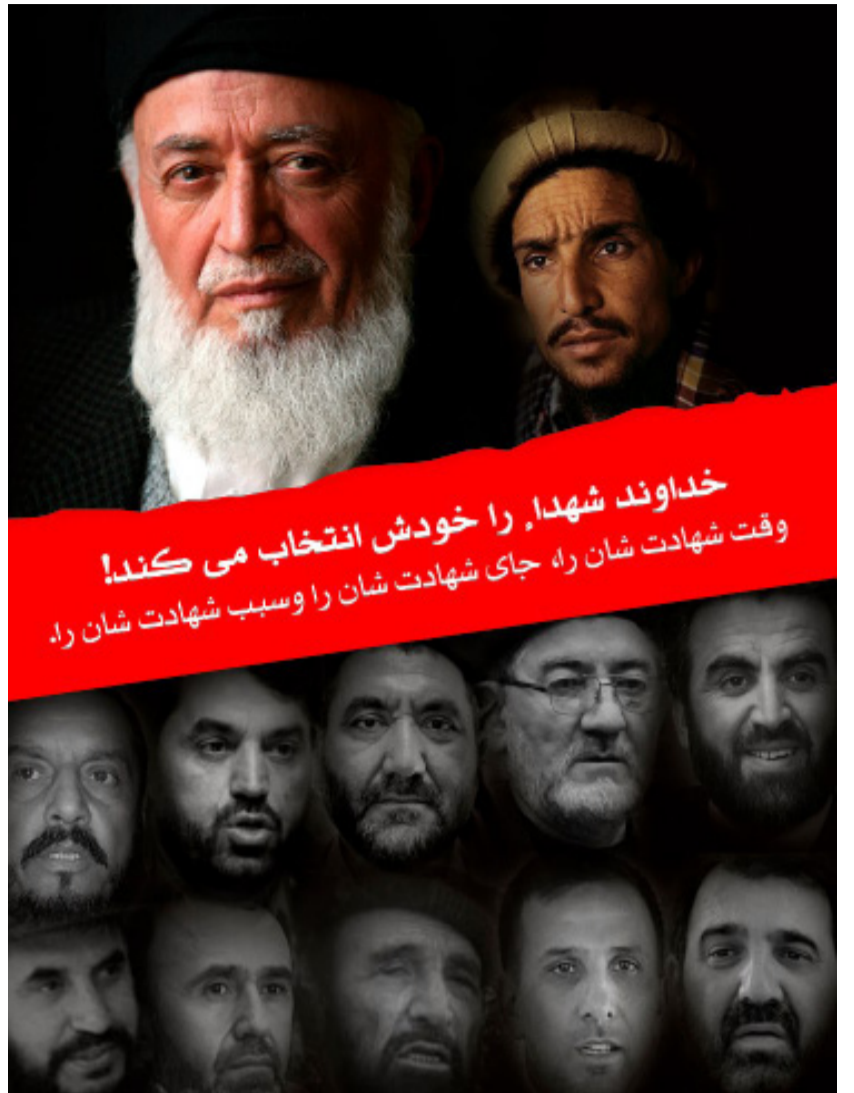
عبدالقادر ذبیح الله



یار محمد قاضی



سید منصور حسینیار



کجا پید ای شهیدان الهی



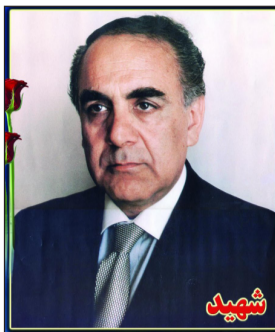
شهید قوماندان محمد پناه



شهید سید مصطفی کاظمی



شهید استاد عبدالصبور فرید



شهید عبدالرحیم غفوری



پاچا پروان



حبیب الرحمن



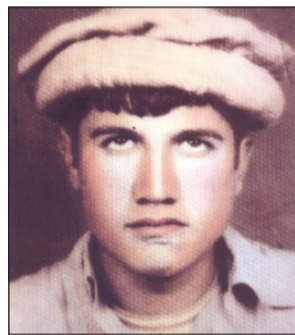
شهید دادالله



شهید رحم الدین



شهید عبدالقهار عاصی



شهید فضل



شهید فرمانده گلزار



شهید معین الدین



شهید عبدالله نیازی



فرمانده اسماعیل



فرمانده یعقوب



فرمانده کریم داد



فرمانده استاد عبدالغیاث



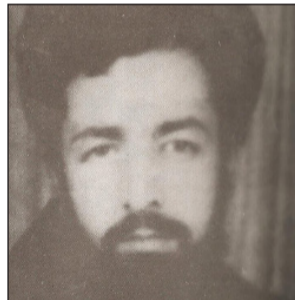
محمد جواد ضحاک



انارگل خان طاهری



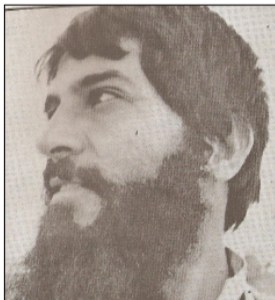
فرمانده عبدالواحد



عبدالملک خیاط - لوگر



فرمانده عبدالله جان



فرمانده صفی الله افضلی



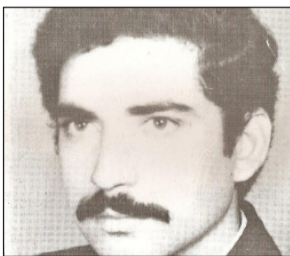
عتیق الله افضلی



فرمانده عبدالعلی ماما



جان محمد خان



فرمانده استاد اکبر



عابدین بارز



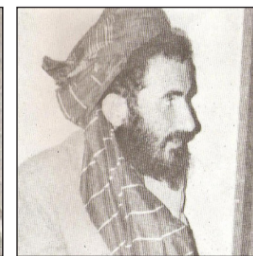
ملا موسی کلم



خان گل قندهاری



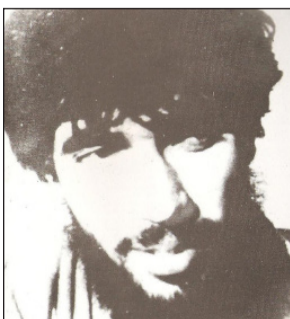
ملا مدد خان



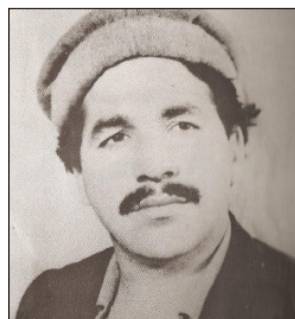
فرمانده محمد اسحاق



دگر جنرال علاءالدین



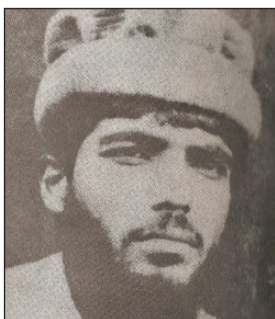
فرمانده انجینیر جلال الدین



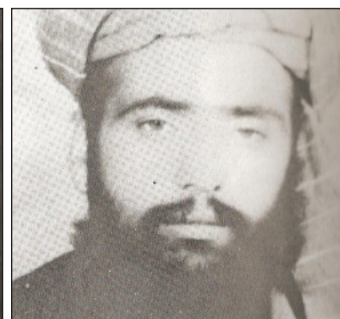
فرمانده سید عالم



فرمانده عبدالجان



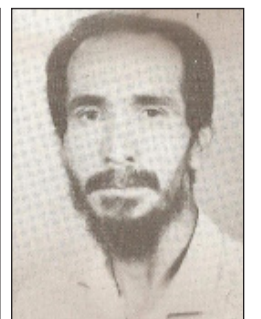
فرمانده عبدالحلیم خیرخواه



فرمانده عبدالواحد



فرمانده عزیزالدین



غلام احمد ناصر

مسعود پیام آور صلح بود

احمد بهار چوپان / نویسنده و پژوهش گر



به باور من راز ماندگاری و نامی را شدن مسعود شهید، در خرد باوری او پنهان است. حضرت مولانا می فرماید: ای برادر تو همان اندیشه‌ی مابقی تو استخوان و ریشه‌ی بی‌تردید می‌توانم بگویم که خرد اندیشی زیرساخت استوار شخصیت معنوی او بود؛ و این امر در تعیین جایگاه امرصاحب به‌مثابه یک شخصیت محبوب ملی و یک سیاست‌مدار خردمند از اهمیت بسزا برخوردار است. او با حضور تاثیرگذارش در شکل‌گیری حوادث تاریخی نظریه هیاو برانگیز «اشپنگلر» فیلسوف را ثابت می‌کرد که گفته

بود: «یگانه تاریخی که وجود دارد، تاریخ شخصیت‌هاست، یگانه سیاسی هم که وجود دارد سیاست افراد مشخص است. زیرا «اشپنگلر» با آن‌که همیشه مورد اعتراض مخالفین نظرش قرار داشت، تاریخ را محصول خلاقیت‌های افراد نخبه می‌دانست.

آمر صاحب به قول خودش عاشق آزادی بود و باورش این بود که آزادی حق انسان‌ها است و هر کس این نعمت و موهبت الهی را از انسان و اجتماعی دریغ کند، درحقیقت آن اجتماع و افرادش را از رفتن و رسیدن به قله‌های کمال باز داشته و شأن و شرف‌شان را به سخره گرفته است. برای همین بود که ایستاده و عاشقانه در راه به‌دست آوردن آزادی جان عزیزش را فدا کرد.

توماس جفرسون در مورد آزادی می‌گوید: «آزادی، دریایی متلاطم و طوفانی است، مردان ترسو آرامش استبداد را بر این طوفان ترجیح می‌دهند.»

آزاده مردی چون مسعود، هیچ‌گاه آرامش استبداد را بر طوفان ترجیح نداد و حاضر نگشت تا با بهانه‌های واهی آزادی و عزت مردم را در برابر آرامش همراه با استبداد و بی‌عدالتی معامله کند. مسعود حقیقتاً پیام‌آور صلح بود و در مرکز بینشش سرافرازی و عزت افغانستان قرار داشت. چون شخصیت معنوی او ترکیبی بود از: خرد اندیشی، مردم‌سالاری، آزاده‌گی، قانونیت و عدالت اجتماعی.

روحش شاد و راهش مستدام باد!

نجیب بارور، شاعر



انسان وقتی از لحاظ معنوی رشد می‌کند، به دنبال چستی زنده‌گی می‌برآید. بعضی از انسان‌ها، چستی زنده‌گی را در خود و بعضی دیگر در چستی خدای خود می‌جویند، اما با تأسف که بعضی‌ها زاده می‌شوند، زندگی می‌کنند، می‌میرند؛ ولی محصول زنده‌گی شان، جز خوردن، نوشیدن، خوابیدن و نفس کشیدن چیز دیگر نمی‌باشد. مسعود، از جمله کسانی بود که با روح پرخاشگر زاده شد و چستی زنده‌گی خود را در آزاده‌گی و خدمت برای مردم یافته بود. چنانچه خودش نیز گفته بود: "ما برای آزادی می‌رزیم، برای من زیستن در زیر چتر برده‌گی پست‌ترین نوع زنده‌گی است، برای حیات مادی همه چیز می‌توان داشت: آب، نان و مسکن، ولی اگر آزادی ما بر باد شد و اگر غرور ملی ما در هم شکسته شد و اگر استقلال نابود گشت در آن صورت این زنده‌گی برای ما کوچکترین لذت و ارزشی نخواهد داشت." زندگی برای مسعود مفهوم آزادی، استقلال، غرور ملی و سربلندی داشت، مردانه سال‌ها رزمید و با سرافرازی به جاودانگی پیوست. قامت او بلند و خامه من ناتوان.

به پا برخیز هندو کش بیا تکرار شو در من!

مسعود از تولد...

سال‌های بعد، از محل این کورس غرض پیشبرد فعالیت‌های سیاسی استفاده برد.

احمدشاه مسعود پس از فراغت از لیسه استقلال، مصمم و علاقه‌مند به تحصیلات عالی در دانشگاه نظامی شد. اما او در این علاقه و تصمیم با مخالفت خانواده، به خصوص پدرش روبه‌رو گردید. پدر و خانواده، او را ترغیب کردند تا به جای ورود به دانشگاه نظامی، علاقه و توجه خود را معطوف به رفتن به فرانسه برای تحصیل بسازد. آن زمان کشور فرانسه به فارغ یا فارغان پیشناز لیسه استقلال بورس ادامه تحصیل می‌داد، که احمدشاه مسعود از سوی لیسه مذکور یکی از نامزدان این بورس تحصیلی بود. اما مسعود علاقه‌ی بی‌به رفتن به فرانسه نشان نداد و در امتحان ورود به دانشگاه در پایان سال ۱۳۴۹ موفق شد تا به انستیتوت پولیتخنیک راه یابد. هرچند که نخست از راه یافتن به پولیتخنیک چندان راضی به نظر نمی‌رسید، اما بعداً با علاقه‌مندی تحصیل خود را در حمل ۱۳۵۰ در پولیتخنیک آغاز کرد. چندی بعد به دلیل فعالیت سیاسی مورد تعقیب دولت سردار محمد داوود قرار گرفت و در نتیجه، بیشتر از دو سال نتوانست به تحصیلات خود در پولیتخنیک ادامه بدهد.

سرگرمی و تفریح

مسعود از همان آغاز کودکی مانند بسیاری از کودکان هم‌سال خود، به سرگرمی و تفریح علاقه و دل‌چسپی داشت. اما آنچه که در سرگرمی‌های موصوف در میان هم‌سالان و هم‌صنفانش جالب به نظر می‌آمد، علاقه وافر او به نظامی‌گری و امر و نهی به شیوه افسران ارتشی نسبت به هم‌قطاران هم‌سن‌وسالانش بود. شاید آن‌زمان این احساس و تمایل برای او، از پدرش به حیث افسر ارتش ناشی می‌شد؛ اما سال‌های بعد دیده شد که مسعود در نظامی‌گری و مبارزات مسلحانه استعداد و توانایی فوق‌العاده و شگرفی دارد. او در طفولیت و دوران ابتدایی مکتب، با هم‌سالان خود در بازی‌ها به صفت فرمانده و قوماندان آن‌ها ظاهر می‌شد. از کاغذهای ضخیم، کلاه افسران و سربازان و سایر نشان‌های نظامی را می‌ساخت و آن را به سر و سینه‌های‌شان می‌آویخت و سپس فرمان تمرین و مانور نظامی می‌داد. سرگرمی‌های دیگر او در ایام تعلیم و دوره نوجوانی؛ والیبال، فوتبال و کاراته بود. وی به‌خصوص علاقه زیادی به فوتبال داشت. در دوران لیسه، سرتیم یک تیم فوتبال در کابل بود. مسعود در سال‌های تعلیم و تحصیل در لیسه استقلال و پولیتخنیک، پیوسته به بازی فوتبال ادامه داد و بعداً حتا در دوران جنگ علیه قوای شوروی در دهه ۱۹۸۰م، گاهی با مجاهدان هم‌سنگرش به بازی فوتبال می‌پرداخت.

فعالیت و مبارزه سیاسی

احمدشاه مسعود در دوره لیسه با افکار و جریانات سیاسی جامعه آشنا شد. آن زمان (سال‌های دهه چهل

هجری شمسی) محیط مکاتب و دانشگاه کابل پُر از تب‌وتاب جریانات سیاسی با اندیشه و اعتقادات گوناگون بود. در آن سال‌ها، احزاب سیاسی چپ با اندیشه‌های کمونیستی در محیط آموزشی و تحصیلی به ویژه در دانشگاه کابل بیشتر از همه حضور و جاذبه داشتند. اما مسعود در میان این جریانات و گروه‌ها از همان آغاز به سوی جریان اسلامی تمایل نشان داد. نقش والدینش به‌ویژه نقش پدر به حیث افسر مسلمان و مخالف با اندیشه‌های چپ مارکسیستی، در این تمایل بسیار تاثیرگذار بود. او به سوی جریان سیاسی معتقد به اسلام در محیط مکتب و دانشگاه متمایل شد و بر خورد توهین‌آمیز افراد وابسته به جریانات چپ در برابر اعتقادات دینی در محیط آموزشی، بیش از پیش احمدشاه مسعود را به طرف جریان اسلامی کشاند. او در نخستین سال تحصیل در پولیتخنیک کابل، از طریق دوست و صنفی خود صبور با انجنیر حبیب‌الرحمن از رهبران دانشجویی جریان اسلامی در دانشگاه کابل آشنا شد. حبیب‌الرحمن نیز محصل پولیتخنیک بود که مسولیت جلب و جذب افسران ارتش را به این جریان به عهده داشت. برنامه تنظیم و جذب صاحب‌منصبان ارتش غرض تصاحب قدرت سیاسی از راه کودتا، از سوی تمام جریانات سیاسی چپ و راست تعقیب می‌شد. آشنایی مسعود با حبیب‌الرحمن، تحول عمده‌ی در زنده‌گی او محسوب می‌شد. او شدیداً تحت تاثیر شخصیت حبیب‌الرحمن قرار گرفت، آن‌گونه که بعداً در سال‌های جهاد و مقاومت از حبیب‌الرحمن با احترام و نیکویی یاد می‌کرد و او را انسانی آگاه، مسلمانی معتدل و وطن‌دوست می‌خواند.

احمدشاه مسعود بعد از کودتای سردار محمد داوود در سرطان ۱۳۵۲ عمیقاً وارد عرصه سیاست و مبارزات سیاسی گردید. وی در این وقت اقدام به جلب و جذب افسران ارتش به نهضت اسلامی کرد؛ چون جگرن محمد غوث شوهر همشیره‌اش از افسران مسلمان ارتش و شخص مناسبی برای جذب بیشتر افسران دیگر به جریان اسلامی شمرده می‌شد. اما حکومت محمد داوود که فعالیت نهضت اسلامی یا اخوانی‌ها را زیر نظر داشت، به سرکوبی جریان اسلامی پرداخت و حبیب‌الرحمن از سوی حکومت دستگیر و اعدام شد.

دوران اختفا

احمدشاه مسعود در فهرست افراد مورد تعقیب دستگاه پولیس و امنیت حکومت محمد داوود قرار داشت، اما او قبل از آن‌که دستگیر و به زندان کشانده شود، خود را پنهان کرد. وی ابتدا در کابل در خانه دوستان خویش پنهان شد و سپس عازم زادگاهش پنجشیر گردید. هرچند او در پنجشیر هم‌چنان در خفا به سر می‌برد، اما شور و علاقه‌اش به فعالیت سیاسی و مبارزه، مانع فرو رفتن وی در سکوت و گوشه‌نشینی می‌شد. دستگیری انجنیر حبیب‌الرحمن و جمعی از دوستان و یاران او توسط حکومت محمد داوود از یک‌سو مایه تأثر و

ناراحتی‌اش گردید و از سوی دیگر اراده و عزم او را در دوام مبارزه تقویت کرد. وی از پنجشیر پیوسته به برقراری ارتباط میان دوستان و یاران خود چه در زندان و چه بیرون از آن می‌پرداخت و برای تأمین چنین روابط و تبادل افکار با دوستان و هم‌فکران خویش، چند بار به مناطق مختلف شمالی و شمال کابل سفر کرد. او باری در زمستان ۱۳۵۳ مخفیانه به شهر کابل رفت و برای آخرین بار با مادرش که در بالین بیماری به سر می‌برد، ملاقات نمود. در همین ایام، انجنیر حبیب‌الرحمن از سوی حکومت محمد داوود اعدام گردید و خبر اعدام او، احمدشاه مسعود را بیشتر از پیش مصمم ساخت تا هم‌چنان در مسیر مبارزه، استوار و ثابت‌قدم باقی بماند. مسعود در اواخر سال ۱۳۵۳ به صورت مخفیانه به راهنمایی و همکاری انجنیر جان‌محمد به پاکستان رفت. قبل از او، تعداد انگشت‌شماری از رهبران و فعالان جریان اسلامی محیط دانشگاه به شمول برهان‌الدین ربانی استاد دانشگاه کابل و گلبدین حکمتیار دانشجوی فاکولته انجنیری این دانشگاه که مورد تعقیب حکومت داوود خان قرار گرفته بودند، به پاکستان پناه برده بودند. جان‌محمد که احمدشاه مسعود را در رفتن به پاکستان همکاری کرد نیز از فعالان جریان اسلام‌گرایی پناهنده در پشاور بود. او گاهی مخفیانه به کابل می‌آمد و روابط اعضای داخل جریان را با رهبران و فعالان آن در پشاور تأمین می‌کرد. دولت پاکستان که بر سر خط دیورند با محمد داوود روابطی پُر تنش داشت، به این پناهنده‌گان سیاسی جریان اسلامی در پشاور اقامت داد. در میان آنان گلبدین حکمتیار که بعد از دستگیری حبیب‌الرحمن مسولیت جلب و جذب افسران ارتش را به جریان اسلامی عهده‌دار شده بود، بیش از پیش روابط نزدیک با اسلام‌آباد به‌خصوص با ارتش و سازمان استخبارات آن (آی اس آی) برقرار کرد. گلبدین حکمتیار از پشاور به جذب افسران ارتش در کابل پرداخت و برنامه کودتا را غرض سرنگونی دولت محمد داوود و تصاحب قدرت سیاسی روی دست گرفت. دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی ارتش (آی اس آی)، حکمتیار را مورد حمایت و تشویق قرار می‌داد تا محمد داوود تحت فشار قرار بگیرد. احمدشاه مسعود در پشاور با رهبران و فعالان جریان اسلامی، راه‌های مبارزه و مقاومت علیه حکومت محمد داوود را که به سرکوبی آن‌ها کمر بسته بود، مورد بحث و ارزیابی قرار می‌داد. حکمتیار از کودتای نظامی و شورش مسلحانه حمایت می‌کرد، ولی مسعود زمینه را برای قیام نظامی، مساعد نمی‌دانست و به پیروزی کودتا بی‌باور بود. اما حکمتیار از موفقیت کودتا اطمینان داشت و از نتایج مثبت کار خود در میان ارتش سخن می‌گفت.

فرماندهی در نخستین قیام مسلحانه

در اواخر زمستان ۱۳۵۳ خوشبختی که احمدشاه مسعود به پشاور رفت، تعدادی از اعضای فعال نهضت اسلامی معروف به اخوانی‌ها که به بیش از چهل نفر می‌رسیدند،

غرض فراگیری تعلیمات نظامی به پاکستان آمدند. مسعود در این تعلیمات کوتاه نظامی مشارکت داشت. هدف از این تعلیمات نظامی، آماده‌گی برای انجام قیام مسلحانه در برخی ولایات و اطراف کشور در هماهنگی با کودتای نظامی بود که در کابل به وقوع می‌پیوست. گلبدین حکمتیار که مسولیت امور نظامی جریان اسلامی را به دوش داشت، از موفقیت کودتا اطمینان داده بود. تدارک برای کودتا و قیام تا فصل تابستان اتخاذ شد و احمدشاه مسعود به حیث فرمانده قیام در وادی پنجشیر تعیین گردید. در این قیام، دکتر محمد عمر در ولایت بدخشان، جان‌محمد در ولایت کندهار، مولوی حبیب‌الرحمن در ولایت لغمان و عبدالخالق در ولایت پکتیا فرماندهی عملیات را عهده‌دار شدند. احمدشاه مسعود در سرطان ۱۳۵۴ به پنجشیر آمد و تعدادی از محصلین دانشگاه کابل و سایر مؤسسات عالی آموزشی عضو نهضت اسلامی را که قبلاً به شرکت در قیام مسلحانه تشخیص شده بودند، در پنجشیر جابه‌جا کرد. احمدشاه مسعود در این اولین فرماندهی قیام مسلحانه علیه دولت، ۲۱ سال داشت. او در شب اول اسد ۱۳۵۴، افراد تحت فرمان خود را برای تصرف ولسوالی، تنظیم و سازمان‌دهی کرد. آن‌ها به چهار دسته تقسیم شدند. یک دسته برای قطع راه اصلی ورود به وادی پنجشیر، مدخل دره، فرستاده شد. و سه دسته دیگر برای تصرف مراکز اداری حکومت در رخه، مرکز ولسوالی توظیف گردیدند. این افراد با سلاح‌هایی که خود حین ورود به پنجشیر مخفیانه آورده بودند، مسلح شدند. مسعود عملیات را در سحرگاه اول اسد پس از طلوع آفتاب آغاز کرد و به سرعت، بدون تلفات و خون‌ریزی مرکز ولسوالی را به‌دست آورد. آن‌گاه به نشرات رادیوی دولتی که از کابل پخش می‌گردید، گوش فرا داد تا خبر پیروزی کودتا را بشنود. گلبدین حکمتیار پیش از قیام اسد گفته بود کودتا توسط جنرال عبدالکریم مستغنی رییس ستاد مشترک ارتش به راه می‌افتد و قیام کنندگان در اطراف، پیروزی کودتا را از رادیو می‌شنوند. احمدشاه مسعود چند ساعت بعد از تصرف مرکز ولسوالی به جای شنیدن خبر کودتا از رادیو، خبر ورود نیروهای دولتی را به پنجشیر شنید. هنوز نیروهای دولتی به محل شورش مسلحانه در رخه نرسیده بودند که مردم محل به شورش‌گران حمله بردند. تلاش مسعود و قیام کنندگان برای قانع ساختن مردم که آن‌ها را پاکستانی و تخریب‌کار می‌خواندند، بی‌نتیجه ماند. احمدشاه مسعود با ورود نیروهای دولتی از بیرون پنجشیر، فرمان عقب‌نشینی را به هم‌زمان خود صادر کرد. هرچند او با جمعی از یارانش به‌سختی موفق گردید تا زنده و سلامت از این قیام مسلحانه بیرون شود، اما ۱۲ تن آن‌ها در این واقعه کشته و یا اسیر نیروهای دولت شدند. این قیام نافرجام، نخستین تجربه نظامی و فرماندهی احمدشاه مسعود بود که در شکل‌گیری مبارزه و مقاومت آینده و مسیر کار و عمل او، اثرات عمده و تعیین‌کننده بی‌هجا گذاشت...

سخن آخر:

«وقت آن فرا رسیده تا همه افغان ها راهکاری را برای بهتر شدن اوضاع پیدا کنند. زمان آن فرارسیده تا علما و نخبگان، تعریف صحیحی از اسلام ناب کنند تا فضا بر جریان افراط تنگ شود.»

آخرین دیدار

محمد نسیم فقیری استاد دانشگاه کابل:

طی فرمان رییس جمهور در خزان سال ۱۳۷۸ با حفظ وظیفه (سکرت در مشهد) به حیث سخنگوی ریاست جمهوری تعیین گردیدم.

در یک پرواز مستقیم از مشهد به دوشنبه رقوم و منتظر پرواز هلی کوپتر افغانی از دوشنبه به داخل کشور بودم... به ما اطلاع دادند که فردا صبح در موتر سفیر، جناب سید ابراهیم حکمت، به جایی می رویم...

آقای سفیر رانندگی می کرد و من در کنار او نشسته بودم. استاد شاداب در سیت عقب تنها نشسته بود و موتر در در ورودی اقامت گاه شهید احمدشاه مسعود که برای چند روز کوتاه به شهر دوشنبه آمده بود، توقف کرد، لحظات بعد شهید مسعود به موتر ما سوار شد و در کنار استاد شاداب نشست.

محافظین در موتر عقب به دنبال ما راه افتادند... شهید مسعود در باره سفر من پرسید و من گفتم که به هدایت رییس جمهور به حیث سخنگوی ریاست جمهوری به کشور می روم.

در فاصله کوتاه شهر دوشنبه تا فرودگاه، حرف هایی در مورد حوادث و جریانات کشور گفته شد و یکبار مسعود شهید از وصول یک نامه از کانادا صحبت کرد و بعد ما به فرودگاه رسیدیم...

مسعود شهید قبل از پرواز به من اطمینان داد که با رسیدن به پنجشیر طیاره را خواهد فرستاد تا ما را به بدخشان ببرد... روز دیگر هلی کوپتر آمد و ما و چند نفر را به ولایت تخار برد، چون رییس جمهور در همان روز از بدخشان به تخار آمده بود...

پرواز هلی کوپتر حدود یک ساعت به تأخیر افتاد، ما حدود بیست نفر بودیم و پیلوت خطاب به ما گفت: من توقع زنده گی را ندارم؛ اما به شما می گویم که طیاره حد اکثر توان حمل هجده نفر را دارد. وضع غیرعادی است و طالبان در کندز سنگر دارند و طیاره ما در معرض خطر قرار دارد...

در این دقایق یک تابوت با چهار نفر به میدان رسید. یک خانم افغان در مسکو فوت شده بود و چهار نفر تابوت را به افغانستان می بردند... تعداد مسافرن بیشتر شد و اختار پیلوت قوت گرفت.

ما در اطراف تابوت به طرف افغانستان پرواز کردیم، از دریای آمو گذشتیم و بالاخره طیاره در یکی از زمین های زراعتی و دورتر از فرودگاه تخار به زمین نشست.

موترها ما را به مهمانخانه ریاست جمهوری بردند و دقایق بعد موتر دیگر از قرارگاه شهید انجنیر محمد عمر که مرکز استاد سیاف بود، آمد و ما را به قرارگاه برد.

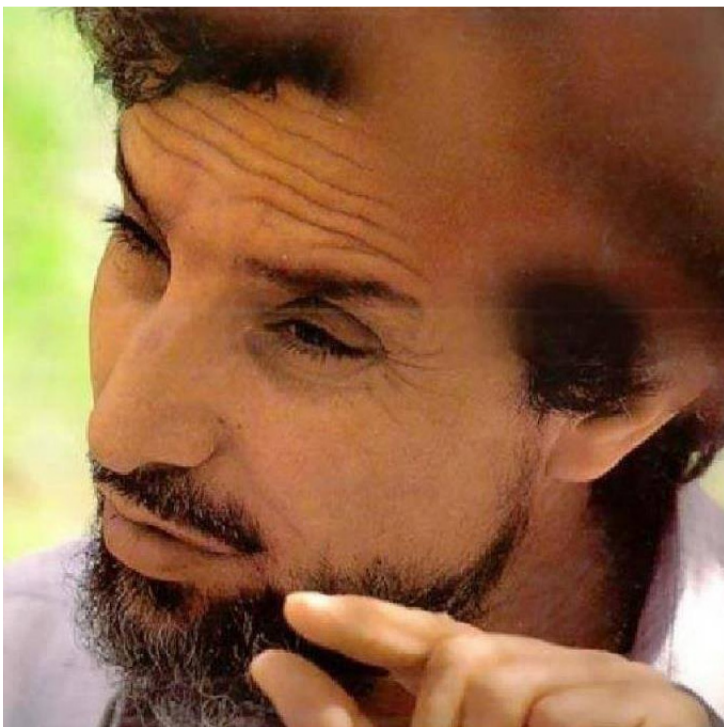
در آنجا استاد سیاف مهمان دار رهبر جهاد و مقاومت کشور بود و جمعی از مجاهدین نامدار و مشهور نیز در مهمانخانه نشسته بودند...

حاجی عبدالقدیر، آقایان انوری، شهید کاظمی، سیاوون، قوماندان داوود، امین سابق، سید نورالله عماد، عبدالباری راشد، آقای قاضی زاده و... هم از مهمانان استاد سیاف بودند.

بعد از نیم ساعت استاد سیاف از مجاهدین پرسید: کسی از مهمانان باقی نمانده و همه آمده اند؟

در جواب گفتند که فقط مولوی صاحب ربانی از کتر را نیافتیم، سایر مهمانان همه آمده اند.

استاد سیاف گفت: گرچه مولوی صاحب چندان مهمان هم نیست و اکثر وقت ها با ما می باشد، از این رابطه یک حکایت دارم: چند خانم داماد دار در یک جلسه بودند، همه به طرف یک خانم اشاره می کردند که داماد شما زیاد به خانه شما



می آید.

این خانم با قهر گفت: چرا پشت داماد بیچاره من را گرفته اید، او تنها سال دوباره منزل ما می آید و هر بار شش ماه را سپری می کند!

بعد رهبر جهاد و مقاومت تشریف آوردند و استاد سیاف به دقت به طرف ایشان می دیدند...

رییس جمهور به استاد سیاف گفت: چرا به دقت به طرف

من نگاه می کنی؟

استاد سیاف گفت: زمانی که شما از هلی کوپتر پیاده شدید و گارد مراتب احترام را تقدیم کرد، جناب شما به جای این که دست را به سوی سر بالا کنید، سر را خم کرده و به طرف دست خم کردید... با این سخنان همه مهمانان خندیدند و استاد سیاف بلا فاصله گفت: استاد! من یک عسکر شما هستم؛ ولی واقعیت امروز را بیان کردم.

رهبر جهاد و مقاومت به طرف آقای سیاوون دیدند و گفتند: آقای سیاوون در روزهای ریاست جمهوری من در کابل، به اندازه بی راکت ریخت که من اصلاً نتوانستم مراسم سلام و احترام را یاد بگیرم!

من حدود بیست روز در تالقان ماندم و در کنار رییس جمهور بودم، در جلسات شورای بزرگان شرکت می کردم و یک روز نتایج آن شورا را به رادیو بی بی سی از تالقان گزارش دادم. در همان روز قوماندان عبدالله خان وردک (شهید) به من به زبان پشتو گفت: این نخستین و آخرین مصاحبه رادیویی تو خواهد بود!

من به بیماری شکر و قلبی مبتلا بودم و لازم بود تا در دو هفته یکبار نزد داکتر خود در مشهد مداوا شوم. مطلب را خدمت رییس جمهور به عرض رسانیدم و ایشان بدون کدام ملاحظه و یا دلیل موافقت کردند و نامه بی عنوانی سفیر افغانستان در تاجکستان نوشتند و با ایشان و برخی از برادران خدا حافظی کردم و از تالقان وارد دوشنبه شدم...

دو پرواز بعد از دوشنبه به مشهد پرواز کردم. این بود آخرین دیدار سبز با مسعود شهید که یک دیدار بسیار کوتاه بود و در مسیر راه شهر تا فرودگاه و در یک موتر ایشان را همراهی کردم.

روان مسعود شهید و شهیدان جهاد و مقاومت شاد باد.